

بخش دوم

بررسی درس ها

ستایش

هدف های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیه (ستایش) و برداشت مفاهیم مربوط به آن (علم)
- ۲ تقویت و عادت به آغاز انجام هر کاری با نام خدا (عمل)
- ۳ تقویت و پرورش خوب دیدن و تدبیرکردن در پدیده های هستی (تفکر)
- ۴ آشنایی دقیق تر با صفات پروردگار چون رزاق، هادی، خلاق و... (علم)
- ۵ تقویت توانایی برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار (اخلاق و عمل)
- ۶ تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد و ستایش الهی (ایمان)

روش های یاددهی و یادگیری

شعر ستایش را با روش های الگوی پیش سازمان دهنده، بارش فکری، روش کارایی گروه، و... می توان تدریس کرد.

استفاده از الگوی پیش سازمان دهنده

با بهره گیری از شناخت قبلی دانش آموزان، مطلب را آموزش می دهیم. با مفاهیم کلی که در رأس پرسش ها قرار می گیرند، به مفاهیم جزئی درس می رسیم؛ مثلاً با پرسشی از اصول دین: دانش آموزان عزیز، اصول دین را می شناسید؟ توحید جزو کدام یک از اصول دینی است؟ توحید یعنی چه؟ ستودن خداوند با اوصاف گوناگونش را چه می نامیم؟ تحمیدیه یعنی چه؟ و... با این روش دانش آموزان از مفاهیم مختلف به مصادیق مورد نظر می رسند. از توحید به مفهوم یگانگی خواهند رسید و از حمد و ستایش خداوند، متوجه مفهوم تحمیدیه خواهند شد. در مرحله بعدی، بسیاری از شاعران و نویسندگان را در حوزه ادبیات می توانند نام ببرند که ابتدای آثارشان را با مفهوم ستایش آغاز کرده اند و حتی کسانی را که در این زمینه سرآمدتر از دیگران هستند به کمک دبیرشان بشناسند.

منابع تکمیلی (کتاب، مقاله، سایت و...)

جهت دانش افزایی دبیران گرامی، استفاده از منابع تکمیلی زیر توصیه می شود:

- ۱ دیوان وحشی بافقی. ۱۳۸۰. ویراسته حسین آذران (نخعی). تهران: امیرکبیر.
- ۲ ادوار شعر فارسی. ۱۳۸۷. محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ۳ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح الله صفا. ۱۳۷۲. جلد چهارم. چاپ نهم. تهران: فردوس.
- ۴ در قلمرو زبان و ادبیات فارسی. تقی وحیدیان کامیار. ۱۳۷۸. چاپ دوم. مشهد: محقق.

- ۵ ویژگی‌ها و منشأ پیدایش سبک مشهور به هندی در سیر تحول شعر فارسی. قمر آریان. ۱۳۵۲. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی. شماره ۳۴. صص ۲۹۶-۲۶۱
- ۶ جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی بافقی علی دهقان؛ مینا پورسعدی. ۱۳۹۱. فصلنامه تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، دوره ۲، شماره ۲، صص ۴-۲۷.
- ۷ بررسی موسیقی بیرونی و کناری غزل‌های باباغانی و وحشی بافقی محمد بارانی و دیگران. ۱۳۹۵. ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی (بلاغت کاربردی و نقد بلاغی) دوره ۲، شماره ۱، صص ۳۸-۲۵.

تحلیل متن درس

لطف خدا^۱

به نام چاشنی بخش زبان‌ها
حلاوت سنج معنی در بیان‌ها...
فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

آگاهی‌های فرامتنی

مثنوی «چاشنی بخش زبان‌ها» تحمیدیه‌ای است از کمال‌الدین وحشی بافقی کرمانی (یا یزدی). (وفات ۹۹۱ هـ. ق) «وحشی در غزل‌سرایی طبعی بسیار لطیف و کلامی نرم و دل‌انگیز دارد... اهمیت وحشی بیشتر در سرودن ترکیب‌بندهای مشهور اوست. اختصاص مهم شعر وحشی در آن است که به نحوی لایح احساسات و عواطف رقیق و تند شاعر را بیان می‌کند و از این حیث، وحشی در میان شاعران ایران امتیاز خاصی دارد.» (صفا، ۱۳۷۴: ۶۲۱) «گذشته از دیوان که تقریباً شامل ۵۳۰۰ بیت است سه مثنوی از او مانده است: نخست خلد برین بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی در ۵۹۲ بیت، دوم ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در ۱۵۶۹ بیت که در ۹۶۱ به پایان رسیده است، سوم فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد در ۱۰۷۰ بیت که ظاهراً در ۹۶۲ ناتمام مانده و وصال شیرازی شاعر معروف قرن سیزدهم در ۱۲۶۵ قمری آن را به پایان رسانیده است. آنچه از اشعار وی تاکنون انتشار یافته ۸۵۳۱ بیت می‌شود.» (نفیسی، ۱۳۹۲: ۳۱) در وجه تسمیه تخلص وی که «وحشی» است، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در تذکره میخانه که در ۱۰۲۸ تمام کرده، از زبان وی چنین نوشته است: «در آن ایامی که من در کاشان به مکتب‌داری اشتغال داشتم، شعر نمی‌گفتم، و اما برادر من قبل از من شعر می‌گفت و وحشی تخلص می‌کرد و هنوز مبتدی بود که از عالم فنا به دار بقا رحمت نمود. چون در سواد مذکور دیدم که موزونیت اعتبار سرشاری دارد، در مقام انتظام

۱- نقل از ص ۴۳۷ (بخش مثنویات) دیوان وحشی بافقی، با مقدمه سعید نفیسی، ۱۳۹۲، تهران، نشر نالت.

نظم شدم و اول بیتی که گفتم و بدان اشتهار یافته‌ام این بود، بیت :

اگرچه هیچ ندارم سر گلی دارم / جو شب شود به سر خویش مشعلی دارم

القصه، رفته رفته این بیت به سلطان مذکور رسید. بار اول که چشمش بر من افتاد، حقیر به نظرش درآمدم، گفت : این وحشی شعر می‌تواند گفت؟ حضار مجلس گفتند : بلی آن شعر از آن این وحشی است؛ چون برادرم قبل از من وحشی تخلص می‌کرد و در حضور سلطان من نیز به همین خطاب مخاطب شدم، بنابراین تخلص وحشی کردم و اشعار برادر آنچه بود همه را بی‌تخلص در دیوان خود ثبت نمودم تا به نظر هرکسی که برسد، بداند که اشعار بی‌تخلص از برادر و با تخلص از من است.» (نقل از نفیسی ۱۳۹۲، ۱۷)

□ بیت ۱

قلمرو زبانی : چاشنی‌بخش، حلاوت‌سنج : صفت فاعلی مرکب مرخّم / حلاوت‌سنج معنی : معیار سنجش شیرینی معنا.

قلمرو ادبی : قالب شعر : مثنوی

قلمرو فکری : با نام خدایی که حضورش در سخن، مزه و شیرینی بدان می‌بخشد؛ نامش و حضورش در سخن، معیار سنجش شیرینی معنا در بیان هاست (شیرینی معنا از شیرینی حضور نام محبوب در بیان است؛ هر اندازه که نام حق در سخن بیشتر باشد معنا نیز شیرین‌تر و البته ژرف‌تر خواهد بود).

□ بیت ۲

قلمرو زبانی : «ش» در بلندش و تژندش : ضمیر شخصی متصل، مفعول/ تژند : پست و زبون^۱.

قلمرو ادبی : سر و دل : مجاز از وجود، شخص و کس. بیت تلمیح دارد به آیه ۲۶ از سوره آل عمران «... وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ...» / بیت «موازنه» دارد.

قلمرو فکری : آن کسی بزرگ و والا می‌شود که حق او را بزرگ گرداند؛ و آن کسی پست و زبون می‌شود که حق او را پست و زبون گرداند (همه چیز به دست اوست).

□ بیت ۳

قلمرو زبانی : گشاده‌ست و داده‌ست : ماضی نقلی.

قلمرو ادبی : در نایسته احسان : اضافه استعاری

قلمرو فکری : به نظام احسن خلقت اشاره دارد و بیانگر این نکته که مسلماً در احسان خداوند، هیچ‌گاه بسته نیست و خداوند به هرکس آنچه لازم داشته، داده است.

۱- با توجه به قرینه «بلند» این معنی برای تژند در اینجا مناسب است، فردوسی گوید : به خاک اندر افکند خوار و تژند / فرود آمد و دست کردش به بند. معانی دیگر آن : «۱- اندوهگین، غمناک، افسرده ... ۲- پژمرده ۳- سرگشته، فرومانده ۴- خشمگین، غضبناک» (فرهنگ فارسی، تژند)

□ بیت ۴

قلمرو زبانی : در مصرع دوم، فعل و قسمتی از جمله به قرینهٔ لفظی حذف شده است. نی یک موی بیش باشد و نی [یک موی] کم [باشد]. / بیت به شیوهٔ بلاغی آورده شده است؛ یعنی مقدم شدن فعل.

قلمرو فکری : این بیت، ادامه و تفسیر بیت قبل خود است و با نگاه فلسفی همراه است؛ زیرا فلاسفه با دنبال کردن نفس نظام عالم، نظام موجود را نظام احسن می‌دانند. حافظ گوید :

نیست در دایره یک نکته خلاف از کم و بیش که من این مسئله بی چون و چرا می‌بینم

□ بیت ۵

قلمرو زبانی : ادبار : پشت کردن، بدبختی و سیاه روزی. اقبال : روی آوردن یا روی کردن دولت، خوشبختی و بهروزی. / اجزای هر دو مصرع، جملهٔ سه جزئی اسنادی است.

قلمرو ادبی : ادبار و اقبال : تضاد.

قلمرو فکری : با بیت ۲ قرابت معنایی دارد : مسلماً اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود، بدبختی‌های او به نیک بختی تبدیل می‌شود.

□ بیت ۶

قلمرو زبانی : توفیق : در اینجا معنی اصطلاحی آن بیشتر مورد نظر است و آن یعنی موافق گردانیدن خداوند اسباب را موافق خواهش بنده، تأیید الهی. / تدبیر و رای : مترادف. تدبیر : پایان دیدن، در امری اندیشیدن، رای زنی. / رای : تدبیر و اندیشه.

قلمرو ادبی : پای یک سو نهادن : کنایه از پشت کردن و کاری نکردن.

قلمرو فکری : با بیت قبل موقوف‌المعانی است. و اگر موافقت و تأیید الهی قرین حال بنده نباشد، از نیروی تدبیر و اندیشه – که قدرت برتر بشر در غلبه بر محیط است – کاری ساخته نیست.

□ بیت ۷

قلمرو زبانی : تیره‌رای : تاریک اندیشه، ناراست / را : در معنی حرف اضافهٔ «به»/ ابد : زمان بی انتها

قلمرو ادبی : روشنایی و تیره‌رایی : تضاد

قلمرو فکری : خرد، نیروی برتر و امتیاز بشر است اما این خرد، قدرت و کارآیی خود را مدیون و مرهون توفیق الهی است؛ یعنی تا حق بدان روشنایی نبخشد و او را هدایت نکند، در تیره‌رایی و گمراهی خواهد ماند و راه به جایی نخواهد برد. بیت مؤید مفهوم بیت قبلی است.

این بیت یادآور داستان‌ها و ماجراهای بسیاری است از جمله داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک از دفتر اول مولانا : در این ماجرا پادشاه از طیبیان می‌پرسد که می‌توانند معشوق او را مداوا

کنند یا نه؟ طبیبان هم که به معاینه، درد را تشخیص داده بودند و دوای آن را نیز داشتند، تنها با تکیه بر نیروی خرد خود گفتند: البته که می‌توانیم. حال اینکه آنها می‌بایست نخست اراده خود را (خرد خود را) به اراده الهی متصل می‌کردند و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (اگر خدا بخواهد) می‌گفتند و سپس به نیروی خرد خود تکیه می‌کردند و چون این کار را نکردند، هرچه دارو تجویز کردند، برعکس عمل نمود.

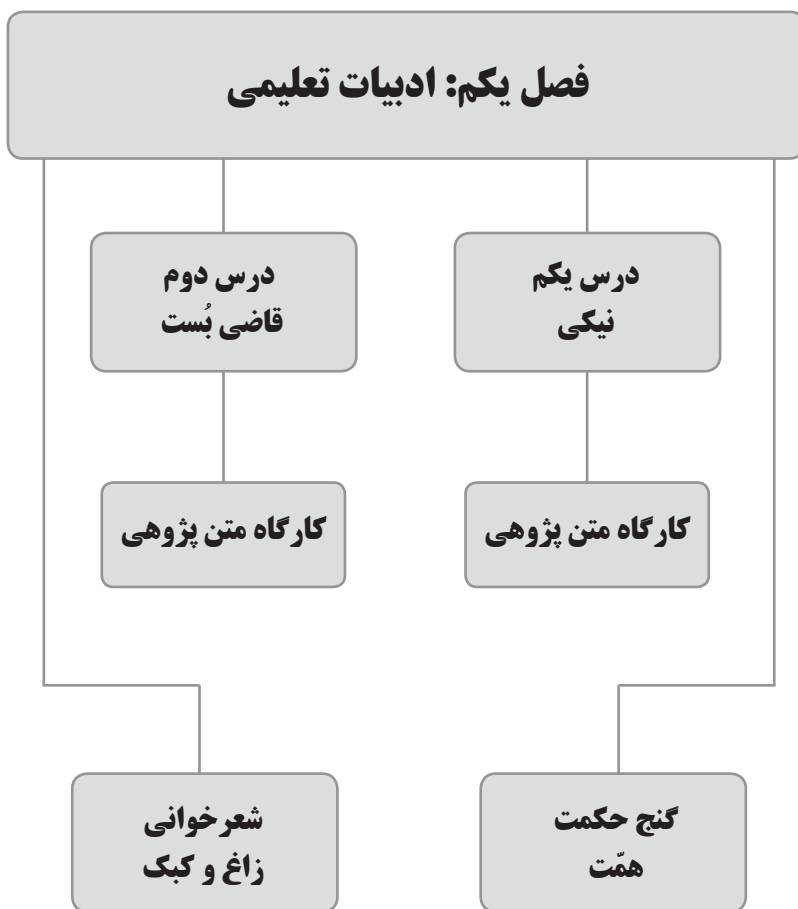
□ بیت ۸

قلمرو زبانی: عقل در لغت و زبان عربی به معنای حبس و امساک آمده است. عاقل را از آن رو عاقل گفته‌اند که خودنگهدار بوده، و خویشان را از رفتن به دنبال هواهای نفسانی باز می‌دارد. عقل مایه امتیاز انسان از حیوان و به معنای فهم و ضد حماقت نیز آمده است. (لسان العرب، ج ۹: ۳۲۶، ذیل واژه «عقل») قلمرو فکری: در آیات و روایات برای عقل، اهمیت و ارزشی بسیار قائل شده‌اند که هیچ چیزی به پایه آن نمی‌رسد؛ زیرا اسمای الهی که در انسان سرشته شده و روح خداوندی که در وی دمیده شده، در شکل عقل ناب و خالص و صافی خود را نشان می‌دهد.

در عرصه شناخت، اعتراف به ناآگاهی، خود نشانه آگاهی و کمال است؛ رسول ﷺ گوید: «ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک.»

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

«چون عقل کامل گردد، سخن کوتاه شود.» (حکمت ۷۱ از نهج البلاغه حضرت علی ع)



درس یکم

عنوان: نیکی

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: احسان و نیکی
 قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری

۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
 ۲- بازگردانی بیت به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (نماد، کنایه، تشبیه، جناس، مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

۱- روابط معنایی واژه‌ها
 ۲- تحول معنایی واژگان
 ۳- صفات مبهم

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات تعلیمی (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های دینی، مانند احسان و نیکی (عمل)
- ۳ آشنایی با قالب مثنوی (برای سرودن داستان‌های طولانی) (علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای ادبی، زبانی و فکری (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی شعر (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۸ تأکید بر عملی‌سازی مفاهیم دریافتی درس (عمل)
- ۹ واژه‌هایی که ارزش معنایی یا املائی دارند، بشناسند و بیاموزند. (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به اهداف، محتوا و رسانه‌های آموزشی و برای رسیدن به اهداف آموزشی در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های پرسش و پاسخ، همخوانی متن، گروه‌بندی و الگوی پیش‌سازمان‌دهنده و پژوهش محوری به تدریس پرداخت.

پرسش و پاسخ : ذهن دانش‌آموزان را به برخی از واژه‌های کلیدی درس متوجه کنیم و پس از دریافت پاسخ مختلف درس را بخوانیم و آنگاه پرسش کنیم :

- کل شعر بر چه مفهومی تأکید دارد؟
- کدام شخصیت‌ها در این شعر نقش اصلی را ایفا می‌کنند؟
- شاعر برای همسو کردن بیشتر خواننده با شعر از کدام شیوه بهره گرفته است؟
- چه شناختی از سراینده شعر دارند؟
- آیا می‌دانند آموزش این‌گونه آموزه‌ها جزو کدام نوع ادبی است؟ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب بوستان، و... متن درس را با استفاده از وسایل کمک آموزشی مثل نوار کاست یا لوح فشرده (CD)، به صورت صوتی و تصویری می‌توان آموزش داد.

منابع تکمیلی درس

- ۱ بوستان سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ۱۳۵۹. تهران: خوارزمی.
- ۲ ذکر جمیل سعدی. ۱۳۶۴. کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد.
- ۳ سلسله موی دوست. کاووس حسن لی. ۱۳۷۸. شیراز: هفت اورنگ.
- ۴ قلمرو سعدی. علی دشتی. زیر نظر مهدی ماحوزی. ۱۳۶۴. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۵ کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. ۱۳۲۰. انتشارات وزارت فرهنگ.
- ۶ جهان مطلوب در بوستان سعدی. غلامحسین یوسفی. سیزدهمین دفتر سعدی شناسی.
- ۷ حدیث خوش سعدی، عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۸۶. تهران: سخن.
- ۸ چهار سخنگوی وجدان ایرانی. محمدعلی اسلامی ندوشن. ۱۳۸۱. تهران: قطره.
- ۹ شیرین تر از قند. دکتر کاووس حسن لی. ۱۳۸۱. تهران: اهل قلم.
- ۱۰ اصول اخلاق اجتماعی در بوستان سعدی. فاطمه عظمت مدار و دیگران. ۱۳۹۲. فصلنامه تخصصی تحلیلی و نقد زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۷.

تحلیل متن درس

نیکی^۱

فروماند در لطف و صنع خدای^۲

بدین دست و پای، از کجا می خورد؟^۳

یکی رو بهی دید بی دست و پای

که چون زندگانی به سر می برد؟

۱- نقل از بوستان سعدی (باب دوم، در احسان، ص ۸۸)، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ج ششم ۱۳۷۹، انتشارات خوارزمی. دکتر یوسفی در حاشیه این حکایت آورده اند: «نظیر چنین حکایتی در کتب عربی به صورت زیر آمده است: قال ابراهیم لشفیق... ابراهیم به شفیق گفت: آغاز کار تو که تو را به اینجا رسانده چه بود؟ گفت در صحرائی می گذشتم، پرنده ای شکسته بال را در آنجا دیدم. به خود گفتم: بین این پرنده از کجا روزی می خورد؟ و در کنارش نشستم. ناگاه دیدم پرنده ای آمد و در منقارش ملخی بود. آن را در منقار پرنده شکسته بال نهاد. به خود گفتم ای نفس، آن کسی که این پرنده سالم را برای این پرنده شکسته بال در صحرائی گماشته است، قادر است که روزی مرا هم هرچا باشم فراهم کند. پس کسب معاش را رها کردم و به عبادت پرداختم. پس ابراهیم گفت: ای شفیق، چرا پرنده سالم نباشی که پرنده بیمار را غذا داد تا از او برتر باشی؟ (محاضرة الأبرار ۱/۱۷۲، به نقل از المنتبی و سعدی ۱۶۳) (یوسفی، ۲۸۴)

۲- قلمرو زبانی: صنّع: آفرینش، احسان/ فروماند: تعجب کرد. / قلمرو ادبی: دست و پا/ لطف و صنع: مراعات نظیر.

قلمرو فکری: شخصی رویاه بی دست و پای را دید و از لطف خدا شگفت زده شده بود که چگونه او بدون داشتن امکانات، روزی کسب می کند.

۳- قلمرو زبانی: به سر می برد: فعل مرکب/ قلمرو ادبی: دست و پا: مراعات نظیر/ قلمرو فکری: که چگونه زندگی خود را پیش می برد و با این وضعیت دست و پا از کجا روزی به دست می آورد؟

که شیری برآمد، شغالی به چنگ ^۱	در این بود درویش شوریده رنگ
بماند آنچه، روباه از آن سیر خورد ^۲	شغال نگون بخت را شیر خورد
که روزی رسان، قوت روزش بداد ^۳	دگر روز، باز، اتفاق اوفتاد
شد و تکیه بر آفریننده کرد ^۴	یقین، مرد را دیده، بیننده کرد
که روزی نخوردند پیلان به زور ^۵	کزین پس به کُنْجی نشینم چو مور
که بخشنده، روزی فرستد زغیب ^۶	زَنخدان فرورد چندی به جیب
چو چنگش رگ واستخوان ماند و پوست ^۷	نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

۱- قلمرو زبانی: شوریده رنگ: آشفته (یوسفی)، دگرگون، منقلب. صفت غیرساده (وندی- مرکب)/ برآمدن: بیرون آمدن. در درس دوم (قاضی بست) می‌خوانید: پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.»

قلمرو ادبی: شغال و شیر: مراعات نظیر/ چنگ و رنگ: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: درویش شوریده رنگ در این فکر بود که در همان لحظه شیری با شغالی به جنگ از پیشه بیرون آمد.

۲- قلمرو زبانی: نگون بخت: بدبخت، بیچاره. صفت مرکب./ قلمرو فکری: ... روباه از باقی مانده غذای شیر، خود را سیر کرد. ۳- اتفاقی فتاد (تصحیح یوسفی)/ قلمرو زبانی: قوت: خوردنی، طعام/ «ش» در روزش، ضمیر متصل که نقش اضافی دارد./ روزدگر: ترکیب وصفی مقلوب، روز دیگر./ قلمرو ادبی: شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی/ قلمرو فکری: دیگر روز، دوباره، اتفاق تازه‌ای روی داد و خداوند روزی رسان به گونه‌ای دیگر، روزی او را رساند.

۴- قلمرو زبانی: یقین: هم می‌تواند «قید» باشد و هم در جایگاه نهاد که با توضیح دکتر غلامحسین یوسفی به نظر می‌رسد در نقش نهادی به کار رود، درست‌تر است. و در این صورت «را» نقش مفعولی دارد و در صورت قید بودن «را» فک اضافه است. دیده‌مرد/ شد: به معنی رفت و فعل اسنادی نیست./ قلمرو ادبی: دیده: چشم، رؤیت شده، ایهام تناسب دارد./ دیده و بیننده: مراعات نظیر/ مرد: مجازاً انسان/ قلمرو فکری: «ایمان قلبی (به قدرت خداوند) چشم دل مرد را بینا کرد.» (یوسفی) پس رفت و دست از کار و تلاش برداشت و توکل بر خداوند کرد. یا [یقیناً آنچه که دیده بود، مرد را آگاه کرد.] * به نوعی، یادآور این حکایت است که: مردی باده‌نشین شنیده بود پیامبر ﷺ می‌گویند باید به خدا توکل کرد (کارها را باید به خدا واگذار کرد) او نیز بی آنکه مغز سخن را دریابد، شتران خویش را در صحرا به امان خدا رها کرد و به شهر آمد. چون پیامبر او را در مسجد دید، گفت: پس شترانت را چه کردی؟ گفت توکل بر خدا کردم و آمدم. رسول فرمودند: «عقل و توکل یعنی شترانت را ببند و پس توکل کن. و معنی این سخن رسول این است که انسان نخست باید بر مبانی عقلانی کار خود را بکند و پس به خدا توکل کند؛ یعنی که هر آنچه می‌کند، باید به خدا ببیند که بی او همه چیز ابر است.

۵- قلمرو زبانی: کنج: گوشه/ نشینم: می‌نشینم، مضارع اخباری/ خوردند: فعل ماضی در معنی مضارع اخباری نمی‌خورند./ قلمرو ادبی: مور و زور: جناس ناهمسان اختلافی/ چو مور: تشبیه، چو: ادات شباهت./ قلمرو فکری: من نیز از این پس در گوشه‌ای مانند مور می‌نشینم؛ زیرا که زورمندان، نه به زور بازوی خود روزی به دست می‌آورند بلکه خداوند روزی آنها را می‌رساند. مفهوم: پس به دست آوردن روزی به زور و توانمندی نیست.

۶- قلمرو زبانی: زَنخدان: چانه/ جیب: گریبان، یقه پیراهن. آن قسمت از جامه که اطراف گردن را می‌گیرد./ قلمرو ادبی: «زَنخدان به جیب فروردن؛ یعنی چانه در گریبان بردن» کتابه از به تفکر فرورفتن و در اینجا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است» (یوسفی)/ جیب و غیب: جناس ناهمسان اختلافی/ تلمیح به آیه «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین»./ قلمرو فکری: چند گاهی به فکر فرو رفت و تلاشی نکرد، به این امید که خداوند روزی رسان است.

۷- قلمرو زبانی: تیمار خوردن؛ یعنی غمخواری کردن./ «ش» در خوردش و چنگش نقش مضاف الیهی دارد و جهش ضمیر است. [تیمارش پوستش، رگش و ...]/ قلمرو ادبی: رگ، استخوان و پوست: مراعات نظیر/ دوست و پوست: جناس ناهمسان اختلافی/ قلمرو فکری: نه آشنا غم او را خورد و نه بیگانه، هیچ یک از او غمخواری نکردند و [این شد که] مانند جنگ بسیار نحیف و لاغر شد.

- ۱۰ چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
 برو شیر دژنده باش، ای دغل!
 چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
 بخور تا توانی به بازوی خویش
 بگیر ای جوان دست درویش پیر
 خدا را بر آن بنده بخشایش است
- ز دیوار محرابش آمد به گوش:^۱
 مینداز خود را چو روباه شل^۲
 چه باشی چو روبه، به وامانده، سیر؟^۳
 که سعیت بود در ترازوی خویش^۴
 نه خود را بیفکن که دستم بگیر^۵
 که خلق از وجودش در آسایش است^۶

۱- قلمرو زبانی: «ش» در صبرش: متمم و در محرابش: مضاف الیه (جهش ضمیر) گوشش/ قلمرو ادبی: هوش و گوش: جناس ناهمسان اختلافی/ قلمرو فکری: وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی [کاملاً] بی‌طاقت شد، از محراب [گوشه دیوار] خطاب به گوشش آمد.

۲- قلمرو زبانی: دغل: تبیل، کسی که ناراستی کند، مکر و حيله. (دغل: در اصل کسی که چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر می‌دهد.)/ قلمرو ادبی: شیر و روباه: مراعات نظیر و تقابل/ تشبیه: مانند شیردرنده و روباه شل./ قلمرو فکری (با بیت قبل موقوف المعانی است.) ای تبیل، پرو به مانند شیر درنده باش و تلاش کن و به مانند روباه ضعیف و ناتوان، تبیلی پیشه نکن.

۳- قلمرو زبانی: وامانده: پس مانده/ ماند: بماند، مضارع التزامی./ قلمرو ادبی: واج آرایی: صامت ج/ تشبیه/ شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی/ چه باشی: نباش: استفهام انکاری./ قلمرو فکری: آن چنان بکوش که از تو چیزی برای دیگران (ضعیف‌ترها و آنان که توان کار کردن ندارند) بماند؛ مانند شیر که از او چیزی برای روباه ماند./ مفهوم: توصیه به کار و تلاش و پرهیز از تبیلی.

۴- قلمرو زبانی: توانی: مضارع اخباری./ قلمرو ادبی: بازو: مجازاً قدرت، تلاش./ سعی‌ات بود در ترازوی خویش: کنایه از اینکه نتیجه کار و تلاش به خودت برمی‌گردد./ تلمیح به آیه «ان لیس للانسان الا ماسعی»/ قلمرو فکری: از قدرت و نیروی خودت استفاده کن؛ «زیرا نتیجه کوشش تو، عاید خودت خواهد شد.» (یوسفی) و به گفته سعدی: هر که نان از عمل خویش خورد/ منت حاتم طائی نبرد.

۵- قلمرو زبانی: جابه‌جایی ارکان جمله در مصرع اول با مقدم شدن فعل (شیوه بلاغی)/ قلمرو ادبی: پیر و جوان: تضاد/ دست گرفتن: کنایه از یاری و کمک کردن/ خود را افکندن: خود را به ناتوانی زدن./

قلمرو فکری: ای جوان باید به درماندگان و ناتوانان کمک کنی و خودت را افکنده و خوار و ذلیل و مایه ترخم دیگران نسازی.

۶- قلمرو زبانی: بخشش و بخشایش: «بخش» از مصدر «بخشیدن» و «بخشا» از مصدر «بخشایدن». بخشیدن یعنی تقسیم کردن و دادن و بخشایدن یعنی درگذشتن و عفو کردن و رحم کردن:

سرخ را بدین گرزۀ گاوچهر
 نبودش پسندیده بخش پدر

بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر
 که داد او به کهنتر پسر، تخت زر

(شاهنامه ج مسکوا/ ۵۹/ ۱ و ۷۳/ ۱)

و حافظ گوید: نگارا بر من بیدل بیخشای
 و مولانا (غزل ۳۹: ۲۰): مایم و موج سودا، شب تا به روز تنها
 و واصلنی علی زغم الأعدای
 خواهی بیابخشا، خواهی بروجفاکن

«بخشیدن: ... تقسیم کردن، بخشودن. بخشیدن جعلی است و از ماده مضارع ساخته شده است. «بخش: فارسی میانه زردشتی baxš: تقسیم کردن. ماده ماضی baxš در فارسی میانه زردشتی baxst است. ... bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است. ریشه bag به معنی «تقسیم کردن» است. ... «بخشیدن» در فارسی دری، به سبب شباهت ظاهری با «بخشودن» در معنی «بخشودن» که «عفو کردن» معنی می‌دهد، به کار رفته است. «بخت» از ریشه bag آمده است.» (ابوالقاسمی ۱۳۷۴، ۶۱) / خدا را: رای مالکیت است. قلمرو ادبی: خدا، خلق، بخشایش و بنده: مراعات نظیر / واج آرایی: صامت «ش»/ تلمیح به حدیث «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»/ قلمرو فکری: خداوند نسبت به آن بنده‌ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.

کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست^۱
کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای^۲

کارگاه متن پژوهی

آموزه یکم : معناشناسی

یکی از سطوح مطالعه زبان، «معناشناسی» است. معناشناسی عبارت است از مطالعه علمی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها برای پی بردن به مقصود اهل زبان و اینکه چرا برخی از واژه‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و چرا برخی را بی معنا می‌دانند و نمی‌پذیرند؟

برخی از عناصر زبانی دارای دو گونه معنا هستند : ۱- معنای مستقیم ۲- معنای غیرمستقیم
۱- معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است.

۲- معنای غیرمستقیم از همنشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود.

آیا جمله «دیروز، لباس به شما می‌آمد.» در زبان فارسی معیار کاربرد دارد؟ چرا؟
بله؛ زیرا جمله‌آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطه همنشینی فعل با متمم مربوط می‌شود.
چگونه به معانی متفاوت واژه «ماه» در دو جمله زیر پی می‌بریم؟
الف) ماه روشن بود.

ب) ماه طولانی بود.

در مثال «الف» با استفاده از رابطه همنشینی واژه روشن می‌فهمیم که ماه آسمان است. در مثال «ب» از واژه طولانی می‌فهمیم که منظور ماه سال است.

۱- قلمرو زبانی : «و» در اینجا برای همراهی است؛ یعنی بی مغز و تنها با پوست. / «که» برای تعلیل. / قلمرو ادبی : سر : مجاز از کل وجود/ مغز : مجازاً عقل و اندیشه / پوست : مجازاً ظاهر/ مغز، سر و پوست : مراعات نظیر / پوست و مغز : تضاد / قلمرو فکری : آنکه صاحب مغز و اندیشه است البته کریم هم هست (اندیشمندان، بخشندگان)؛ زیرا که بی اراده‌ها و راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.

۲- قلمرو زبانی : بیند : می‌بیند، مضارع اخباری / رساند : رساند، مضارع التزامی / قلمرو ادبی : سرای : استعاره از دنیا و آخرت / تلمیح به آیه «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یرَهُ» و نیز تلمیح به حدیث «الدُّنیا مزرعه الاخره» / قلمرو فکری : ادامه و تفسیر بیت‌های قبل خود است؛ آن کسی در هر دو جهان رستگار می‌شود که دست دیگران را در این جهان بگیرد.

ارتباط معنایی با ابیات

(سعدی - مواعظ)	که ایزد در بیابانت دهد باز»	(تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
(بوستان سعدی - باب اول)	به تسبیح و سجاده دلخ نیست»	(عبادت به جز خدمت خلق نیست

□ حال با استفاده از رابطه همشینی واژه‌ها معنای متفاوت فعل «برد» را در جمله‌های زیر نشان می‌دهیم :

الف) دانش‌آموز مسابقه را برد. (برنده شد) ب) امیرحسین برادرش را به پارک برد. (عمل بردن)
 ب) کودک از همه دل برد. (شيفته کرد) ت) فرزندم با زیاد کردن صدای تلویزیون سرم را برد. (آشفته کرد)

□ معنای متفاوت فعل «گشت» در جمله‌های زیر :

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

معنی بیت : وقتی به خدا تعلق پیدا کنی، همه چیز از آن تو خواهد شد. وقتی از خدا روی برگردانی، همه چیز از تو روی بر می‌گرداند. گشت در مصراع اول به معنی شد و در مصراع دوم به معنی روی برگرداندن است.

* دو شیوه برای تشخیص معنای واژه‌هایی که به تنهایی پیام روشن ندارند :

۱- قرار گرفتن در جمله یا زنجیره سخن ۲- از طریق رابطه‌های هم‌معنایی
 واژه «سیر» با معانی مختلف در جمله‌های زیر :

الف) سیر را در هنگام پاییز می‌کارند. (نوعی گیاه کاشتنی) در رابطه با واژه می‌کارند، تناسب دارد.
 ب) سیر را غم گرسنه نیست. (شخص برخوردار از غذا) با گرسنه تضاد دارد.
 پ) سیر را مساوی ۷۵ گرم می‌دانند. (واحد اندازه‌گیری وزن) با ۷۵ گرم ترادف دارد.
 ت) سبزه‌سیر رنگ زیبایی است. (رنگ تند) با سبز تضمّن دارد.
 ث) چنگیز از ریختن خون بی‌گناهان سیر نشد. به معنی راضی نشدن، مفهوم کنایی دارد.

رابطه‌های معنای واژگانی عبارت‌اند از : ۱- تناسب ۲- تضاد ۳- ترادف ۴- تضمّن

یافتن معنا در برخی موارد با روابط واژگانی قابل دریافت نیست بلکه مربوط به ذخیره تعبیر کنایی و ضرب‌المثل‌ها است که از مجموع معنای واژه‌های آن قابل درک است و تا کسی آن را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم آن نخواهد بود. مانند : «کله‌اش بوی قورمه سبزی می‌دهد.» یعنی، سخنان خطرناک می‌زند. و «دهانش بوی شیر می‌دهد.» یعنی، کم سن و سال است.

آموزه دوم : نماد

سمبل «symbol» را در ادبیات فارسی رمز، مظهر و نماد می‌گویند. نماد یک رابطه ذهنی است که در متن به عنوان یک عنصر زبانی مصداق‌های گوناگون پیدا می‌کند و آن را بهترین نحوه بیان مضمون و مطلبی می‌دانند که برای ما جنبه ناخودآگاه دارد و هنوز طبیعتش کاملاً شناخته نشده است. (ر.ک. بیان دکتر سیروس شمیسا، ۱۳۸۷، صص ۲۱۸-۲۱۷)

سمبل نیز مانند استعاره، ذکر مشبّه به و اراده مشبّه است اما با این تفاوت که اولاً در سمبل، آشکارا به

یک مشبّه خاص اشاره ندارد بلکه اشاره به چند مشبّه نزدیک به هم از جهت معانی و مفاهیم است که به آن (Range of reference) گویند. است؛ در ثانی، در استعاره، مشبّه به را به دلیل وجود قرینه صارفه حتماً در معنای ثانوی در می‌یابیم اما سمبل در معنای خود نیز فهمیده می‌شود.

نماد را انواعی است: الف) دلالتگر (significative)؛ ب) استعاری (metaphoric)؛ پ) قدسی (sacramental) ت) یادبودی (commemorative).

در اشعار تمثیلی فارسی، سمبل، نشانه‌هایی است شناخته شده که هدف از روایت آن انتقال مفاهیم بوده است. در عرفان نماد و رمز کاربرد فراوان دارد و «شیر و روباه» در درس نیکی از نوع نماد استعاری است.

کنج حکمت

هَمّت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»^۱

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همّت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن و ضخامت بدن.»

بهارستان، جامی

تحلیل متن

هَمّت، یعنی اراده انجام کار و به‌ویژه کارهای بزرگ؛ اما این اراده و خواست به نیروی بازو نیست بلکه به غیرت و مردانگی است. غیرت نیرویی معنوی است که از باور برمی‌خیزد؛ باور به یک حقیقت؛ حقیقتی که می‌تواند حمیت را توجیه و تفسیر کند.

این نکته را با یک داستان دیگر می‌توان بسیار ساده و ملموس‌تر کرد. داستان حماسی «آرش کمان‌گیر» که همه دانش‌آموزان نیز با آن آشنا هستند. آرش تیری پرتاب می‌کند؛ هیچ نیرویی قادر نیست چنان تیری پرتاب کند به جز غیرت و حمیتی که می‌گوید، نباید یک وجب از خاک کشور را به دشمن سپارد. یا در داستان رستم و اسفندیار؛ چون رستم به ناروا مورد حمله واقع شده، بنابراین حق با اوست. پس آن تیر دو شاخ به نیروی غیرتی است که دقیقاً بر دو چشم اسفندیار می‌نشیند.

هَمّت بلند دار که مردان روزگار از هَمّت بلند به جایی رسیده‌اند

۱- در نسخه‌ای دیگر: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی، چون می‌کشد؟ (ن. ک. بهارستان ۱۳۷۴ به تصحیح

درس دوم

عنوان: قاضی بُست

**محتوا: متن، تصویر
درون‌مایه: آموزه‌های اخلاقی (قناعت و خرسندی و درست‌کرداری و...)
قالب متن: نثر تاریخی (داستان)**

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام متن درس
- ۲- بازگردانی جمله‌ها به نثر امروزی

قلمرو ادبی

- ویژگی‌های نثر تاریخ‌بیهقی (اطناب، ایجاز، توصیف دقیق جزئیات و...)

قلمرو زبانی

- ۱- شیوه مجهول کردن جمله معلوم
- ۲- تحول معنایی واژگان

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه آثار تعلیمی (تاریخ بیهقی) (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های اخلاقی، مانند قدردانی، قناعت، پابندی به موازین دینی (عمل)
- ۳ آشنایی با تشریح مرسل و ویژگی‌های آن (علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای زبانی و فکری متن درس (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس و معادل‌سازی آنها (علم)
- ۸ واژه‌هایی که ارزش معنایی یا املائی دارند، بشناسند و بیاموزند. (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به اهداف آموزشی این درس، می‌توان با استفاده از شیوه‌های ایفای نقش و اجرای نمایش به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دست‌سازهای دانش‌آموزی حاوی عبارات مهم درس، پرده‌نگار، نوار کاست خوانش متن یا لوح فشرده آموزش قلمروها (CD)، به صورت صوتی و تصویری و...

منابع تکمیلی

- ۱ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. حسن انوری. ۱۳۷۳. تهران: انتشارات سخن.
- ۲ تاریخ بیهقی ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی. ۱۳۸۸. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ۳ جلد. چاپ سیزدهم. تهران: مهتاب.
- ۳ تحلیل سیاسی زبان بدن در تاریخ بیهقی. علی اکبر باقری خلیلی؛ مرضیه زُلّیکانی. ۱۳۹۴. فصلنامه متن پژوهی ادبی. دوره ۱۹، شماره ۶۵، صص ۷۹-۹۹.
- ۴ شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم در عصر غزنویان بر مبنای تاریخ بیهقی. زهره موسوی. مجله کیهان. فرهنگ. ۱۳۸۴. شماره ۶۱.

- ۵ قضا و داوری در عصر غزنویان بر مبنای تاریخ بیهقی. دکتر مهوش واحد دوست. ۱۳۸۹. مقاله پنجمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
- ۶ نظام حکومتی در آینه تاریخ بیهقی. پرتوسادات یوسفی. ۱۳۸۵. کرج. جام گل. صص ۲۸۸-۲۵۸.

تحلیل متن درس

قاضی بُست^۱

و روز دوشنبه، امیر^۲ [مسعود] شبگیر برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حَشم و ندیمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شِراع‌ها زده بودند. نان بخوردند.

از قَضای آمده^۳، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی^۴ ده بیاوردند. یکی بزرگ تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند^۵ و شرعی^۶ بر وی کشیدند. وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود^۷ و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت.^۸ آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هَرازه و غریو^۹ خاست. امیر برخاست و هنر آن بود^{۱۰} که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به

۱- نقل از تاریخ بیهقی (۲/ ۷۲۹) به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض ۵۰۷.

۲- امیر: «این لفظ از اوایل دوره اسلامی با مضاف‌الیه «المؤمنین» دربارهٔ خلفا به کار رفته است و گویند نخستین بار عمر خلیفه دوم را با این لقب ملقب ساختند (در این مورد رجوع شود به مقدمهٔ ابن خلدون ترجمهٔ فارسی ج ۱ ص ۴۴۹) در دورهٔ غزنوی و سلجوقی در این موارد به کار رفته است: ۱- پادشاه... ۲- شاهزادگان... ۳- فرماندهٔ کل سپاه و حکام ولایات و ارباب سیاست... ۴- به معنی سرور و رئیس چون امیرالشعرا... (انوری ۱۸)

۳- قلمرو زبانی: از قضای آمده: قید. از روی اتفاق

۴- قلمرو زبانی: ناو: کشتی. با توجه به قرینهٔ کشتی که مترادف آن نیز هست، به نظر منظور از ناو همان کشتی‌های کوچک مخصوص رودخانه‌هایی چون هیرمند باشد. و اینکه آن را قایق کوچک میان تهی بدانیم در اینجا مورد نظر نیست با توجه به توضیحات و قراین متن که چندین نفر در آن نشستند و جامه‌ها افکنده‌اند. / قلمرو ادبی: کشتی، ناو، شراع: مراعات نظیر.

۵- قلمرو فکری: جامه‌ها افکنده: گسترده‌نی‌ها را گسترده‌نی؛ بسترها را مهیا کردند.

۶- قلمرو زبانی: سایه‌بان

۷- قلمرو فکری: آب نیرو کرده بود: آب بالا آمده بود؛ آب فشار آورده بود.

۸- قلمرو فکری: نشستن و دریدن گرفت: کشتی در حال فرورفتن و شکافتن بود.

۹- قلمرو زبانی: هَرازه: آشوب. / غریو: بانگ و فریاد.

۱۰- قلمرو فکری: هنر آن بود: بخت یار بود؛ «هنر در اینجا به معنی تفضل خداوند یا بخت نیک.» (خطیب رهبر، ۲/ ۸۴۳) نیز گوید: «هنر بزرگ آن است که روزی خواهد بود جزا و مکافات را در آن جهان.» (۱/ ۲۴۶)

کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد^۱ و پای راست افگار^۲ شد، چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست^۳ و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد^۴ و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند. و امیر از آن جهان آمده،^۵ به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود^۶ و برنشست^۷ و به زودی به کوشک^۸ آمد که و دیگر روز، امیرنامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب^۹ که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزارهزار دَرَم به غزنین و دوهزارهزار دَرَم به دیگر ممالک، به مُسْتَحِقَّان و درویشان دهند، شکر این را، و نیشته آمد^{۱۰} و به توفیق^{۱۱} مؤکد گشت و مبشران برفتند.

و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی^{۱۲} افتاد، چنان که بار^{۱۳} نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبّا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن، و دل‌ها سخت متحیر و مشغول شد^{۱۴} تا حال چون شود.^{۱۵}

۱- قلمرو فکری: نیک کوفته شد: به شدت مجروح شد. / قلمرو زبانی: نیک: فید.

۲- قلمرو زبانی: مجروح و زخمی

۳- قلمرو فکری: یک دوال پوست و گوشت بگسست: «به قدر یک تسمه پوست و گوشت از هم درید و جدا شد.» (خطیب رهبر، ۸۴۳/۲)

۴- قلمرو فکری: خداوند بعد از نشان دادن قدرت خود (شکستن کشتی) به آنها لطف و رحمت کرد. (سخنی پس از گناشیش)

۵- قلمرو فکری: نجات یافته از مرگ

۶- قلمرو ادبی: تر و تباه: «مجازاً ناخوش و از حال بگشته.» (۸۴۳/۲) «تر و تباه مثل این است که از لغات اتباع و مأخوذ از محاوره بوده شاید شعر معروف «برو تباه آمده» نیز در اصل تر و تباه بوده.» (غنی و فیاض، ۵۰۸) در مورد این شعر عامیانه ن. ک دوره کامل بیست مقاله قزوینی (قدیم‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام) ص ۳۴.

۷- قلمرو زبانی: سوار اسب شد.

۸- قلمرو زبانی: کاخ، قصر.

۹- قلمرو زبانی: دشوار، سخت.

۱۰- قلمرو زبانی: فعل مجهول: نیشته شد. در گذشته، گاه از افعال «آمد و گشت» برای مجهول شدن استفاده می‌کردند.

۱۱- قلمرو زبانی: توفیق: امضا، نوشته مختصر شاه بر فرمان.

۱۲- قلمرو زبانی: سرسام: «مَرَضی باشد که در دماغ، ورم پیدا می‌شود. مرکب از دو کلمه فارسی است سر به معنی رأس و سام به معنی بیماری» (لغت نامه)

۱۳- قلمرو زبانی: بار: اجازه. اجازه ملاقات با شاه. دو نوع بار بود: یکی بار خاص که برای عوامل اجرایی حکومت بود و دیگر بار عام که برای عموم بود. «در اصطلاح درگاه‌ها و دیوانی به معنی رخصت و اجازه دخول است که پادشاهان بر اولیا و حشم و رعیت دهند.

خواجه نظام الملک در فصل بیست و هشتم سیرالملوک در ترتیب بار دادن خاص و عام گوید. . . .» (انوری ۲۱)

۱۴- قلمرو ادبی: دل مشغول بودن: کنایه از نگرانی. / دل‌ها: مجازاً مردم

۱۵- قلمرو فکری: چه اتفاق روی خواهد داد.

تا این عارضه افتاده بود، بونصر^۱ نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نُکَت^۲ بیرون می‌آورد و از بسیاری نُکَت، چیزی که در او گراهیتی نبود^۳ می‌فرستاد فرود سرای به دست من، و من به آغاجی^۴ خادم می‌دادم و خیرخیر^۵ جواب می‌آوردم. و امیر را هیچ ندیدم تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین^۶ و من نُکَت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش برد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.»^۷

پیش رفتم، یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کُتَن آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زَبَرِ آن و امیر را یافتم آنجا بر زَبَرِ تخت نشسته، پیراهن توزی^۸ [بر تن]، میخَنه^۹ در گردن، عَقَدی^{۱۰} همه کافور و بوالعالی طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم. گفت بونصر را بگوئی که امروز دُرُستم و در این دو سه روز، بار داده آید که عِلّت و تب تمامی زایل شد.

من باز گشتم و آنچه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عَزَّ و جَلَّ^{۱۱} بر

۱- منظور بونصر مشکان. استاد ابوالفضل بیهقی، صاحب دیوان رسالت.

۲- قلمرو زبانی: نُکَت: نکته‌ها، و در اینجا به معنی خلاصه و چکیده نامه‌هاست.

۳- قلمرو زبانی: گراهیت: ناخوشی و ناخوش داشتن. «karahiyat, کراهت داشتن، نفرت، بی میلی... این کلمه در اصل مخفف است ولی به ضرورت شعر مشدد آید... در تداول نیز به تشدید یا استعمال شود.» (معین) در اینجا یعنی نامه‌هایی که در آن خبر ناخوش و ناپسندی نبود که حال امیر را - که ناخوش بود - ناخوش‌تر کند.

۴- آغاجی: «این کلمه مکرر در تاریخ بیهقی آمده است و در آن کتاب ظاهراً شغل کسی است که حاجب مخصوص بوده است. نامه‌ها و سفارش‌های اعیان و امرا و کسانی را که به درگاه می‌آیند به مسعود می‌رساند و بالعکس. گاهی با لفظ خادم آن را موصوف می‌کند چنان‌که در صفحه ۱۹۶ گوید: ملطفه نزدیک آغاجی خادم بردم و بدو دادم و جایی فرود آمدم... آغاجی به صورت‌های اغاجی، آغاجی، آغجی، آغجی، اغجی، اغجی، در کتاب‌ها ضبط شده است. مرحوم محمد قزوینی نوشته‌اند: آغاجی ظاهراً کلمه‌ای است ترکی (آغا+جی) به معنی حاجب و خادم خاصه سلاطین (لباب الالباب چاپ نفیسی ص ۵۶۸) و...» (انوری ۱۵).

۵- قلمرو زبانی: خیرخیر: سریع و راحت. اصطلاحی است که بیهقی در چند جای دیگر تاریخ خود، آن را به کار برده است و از جمله، ۷۰۷/۲: «... لشکری بدین بزرگی خیرخیر زیر و زیر شد.» یعنی «بی سبب و بیهوده و رایگان و آسان» (خطیب رهبر ۸۲۷/۲، شماره ۲۰ و ۶۲۷، شماره ۲).

۶- علی تکین: برادر طغان شاه که سلطان مسعود از او کمک خواسته بود.

۷- این بند در تاریخ بیهقی چنین آمده است: «بونصر این نامه‌ها را به خط خویش، نُکَت بیرون آورد، تا این عارضه افتاده بود بیش چنین می‌کرد و از بسیاری نکته، چیزی که در او گراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای به دست من، و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدم تا این نکته بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش برد، پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.» (خطیب رهبر ج ۳/۲۷۳)

۸- قلمرو زبانی: توزی: جامه تابستانی نازک از کتان (۸۴۵).

۹- قلمرو زبانی: گردن‌بند

۱۰- قلمرو زبانی: میخَنه: گردن‌بند؛ «کلمه عقد بدل است» (غنی و فیاض، ۵۱۱) کافور ماده خوشبو و سفید رنگی بوده که در گذشته برای تب‌زدایی و ضد عفونی کردن از آن استفاده می‌کردند.

۱۱- قلمرو زبانی: آوردن «را» در تر پس از خدای نشان می‌دهد که خدای به صورت اضافه با عز و جل خوانده نمی‌شود. (خطیب

سلامت امیر، و نامه نبشته آمد^۱. نزدیک آغاجی بردم و راه یافتم تا سعادت دیدار همایون^۲ خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو^۳ بازآی که پیغامی است سوی بونصر در بایی، تا داده آید. گفتم چنین کنم. و بازگشتم، با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم. و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد^۴. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات^۵ فارغ شده بود و خیلانشان و سوار را گسیل کرده. پس، رُقتی نبشت به امیر و هرچه کرده بود باز نمود و مرا داد.

و بیردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت نیک آمد. و آغاجی خادم را گفت: کیسه‌ها بیاور، و مرا گفت بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زرِ پاره^۶ است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست^۷. و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شُبّهت باشد از این فرماییم^۸؛ و می شنویم که قاضی بُست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی^۹ دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را ضیعتکی^{۱۰} حلال خَرند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حقّ این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: خداوند این سخت نیکو کرد. و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم و ماندند. و به خانه بازگشت و کیسه‌ها

۱- منظور، جواب نامه بوسهل حمدوی، عمید عراق است.

۲- قلمرو زبانی: دیدار همایون: چهره فرخنده.

۳- قلمرو زبانی: مرجع ضمیر تو، ابوالفضل بیهقی است.

۴- قلمرو ادبی: قلم در نهاد: کنایه از قلم بر کاغذ نهاد و به نوشتن پرداخت.

۵- قلمرو فکری: تا نزدیک نماز ظهر، کارهای مهم را به پایان رسانیده بود.

۶- قلمرو زبانی: زر پاره: قراضه و خُرده زر یا پاره زر. پاره به معنی مسکوک نیز آمده است، فرخی فرماید: «بُر پاره زر گردد جایی که خوری می / بر چشمه خون گردد جایی که کشی کین» (خطیب رهبر ۸۴۵) به نظر، چون برای سکه زدن، نخست می باید طلا را از پیکره جدا ساخت و پس بگداخت و به صورت مسکوک درآورد، از این روی بدان پاره می‌گویند، همان که در ادامه بر زبان امیر مسعود جاری می‌شود: «بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده»

۷- قلمرو زبانی: منظور از پاره کردن، قطعه قطعه کردن و تکه کردن طلا است. / حلال‌ترین مال هاست. صفت عالی. / قلمرو فکری: تأکید بر حرام نبودن و بی‌تردید بودن طلاها و حلال قطعی آنهاست.

۸- قلمرو زبانی: شُبّهت: تردید میان حلال و حرام، اسم از اشتباه. / قلمرو فکری: در گفت‌وگوی بین بونصر و قاضی نیز می بینیم که قاضی چون خود در آن جنگ‌ها با سلطان محمود نبوده، نمی‌تواند ببذرد که مال‌ها حلال باشند. توضیح اینکه از نبردهای سلطان محمود غزنوی با غیر مسلمانان، تحت عنوان «غزو» یاد کرده‌اند، بنابراین غنایمی که نصیب مسلمانان می‌شد، حلال به شمار می‌رفته. استدلال سلطان مسعود و بونصر نیز به این نکته بوده است.

۹- قلمرو زبانی: ضیعت: آب و زمین زراعت.

۱۰- قلمرو زبانی: ضیعتک: «ک» در آن، برای تصغیر است یعنی زمین زراعی مختصر و کوچک.

با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر پیغام سلطان^۱ به قاضی رسانید.

بسیار دعا کرد و گفت: این صَلَّتْ^۲ فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست^۳ نیست اما چون به آنچه دارم و^۴ اندک است قانعم، وِزْر و وِبَال^۵ این چه به کار آید؟

بونصر گفت: ای سبحان الله^۶، زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر^۷ بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین^۸ می‌روا دارد سندن، آن، قاضی همی نستاند؟

گفت زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است^۹ که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی، عَلَيْهِ السَّلَامُ، هست یا نه. من این نپذیرفتم و در عهده^{۱۰} این نشوم. گفت اگر تو نپذیری به شاگردان خویش و به مُسْتَحَقَّان و درویشان ده. گفت من هیچ مستحق نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟ به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.

بونصر پسرش را گفت تو از آن خویش بستان. گفت: زندگانی خواجه عمید^{۱۱} دراز باد. علی آئی حال^{۱۲}، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم^{۱۳} از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال

۱- قلمرو زبانی: سلطان: «سلطان در اصطلاح دوره غزنوی و سلجوقی به معنی پادشاه است و چنان که مشهور است اول پادشاهی که در اسلام وی را به لقب سلطان خوانده‌اند محمود غزنوی است. (تاریخ سیستان ص ۱۳۷-۴) بر ملوک زبردست که زیر دست ملوک مستقل بوده نیز اطلاق شده. (یادداشت‌های قزوینی ج ۵ ص ۱۴) در اصطلاح زمان مسعود چنان که از تاریخ بیهقی معلوم است به جای سلطان و پادشاه «امیر» استعمال می‌شود. (انوری: ۴)

۲- قلمرو زبانی: صَلَّتْ: عطا، بخشش، انعام. / قلمرو فکری: این هدیه، مایه افتخار من است.

۳- قلمرو زبانی: در بایست: لازم و ضروری. / قلمرو فکری: نمی‌گویم که به آنها نیاز ندارم... در روز قیامت باید برای آن حساب پس بدهم. ارتباط معنایی با بیت: گرچه ز جهان جوی نداریم/ هم سر به جهان فرو نیاریم (فخرالدین عراقی)

۴- قلمرو زبانی: به این نوع حرف ربط، واو حالیه می‌گویند.

۵- قلمرو زبانی: وِزْر: یزه، گناه. / وِبَال: سرانجام بد و عذاب.

۶- قلمرو زبانی: ای سبحان الله: «در سیاق فارسی از اصوات است برای تعجب به معنی شگفتا» (خطیب رهبر، ۲/ ۸۴۶)

۷- قلمرو ادبی: مجازاً جنگ

۸- امیرالمؤمنین: ن. ک امیر.

۹- قلمرو فکری: منظور از خداوند، خواجه عمید، بونصر مشکان است. / منظور از خلیفه مراد القائم بامر الله خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷) است. (خطیب رهبر ج ۲/ ۸۴۵) حساب خلیفه جد است.

۱۰- قلمرو فکری: مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.

۱۱- قلمرو زبانی: عمید: مهتر و رئیس. منظور بونصر مشکان است.

۱۲- قلمرو زبانی: علی آئی حال: به هر حال.

۱۳- قلمرو زبانی: علم: دانش و معرفت و در اینجا مراد علم دین یا فقه.

و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردمی. پس، چه جای آنکه سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقّف^۱ و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا^۲ حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.

بونصر گفت: لِلّٰهِ دَرْكُمَا^۳؛ بزرگا که شما دو تنید^۴ و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند^۵ بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، رُفَعْتِي^۶ نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد.

تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی/ جلد هشتم

کارگاه متن پژوهی

شیوه مجهول کردن جمله معلوم

طرز ساخت فعل مجهول: صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + فعل کمکی شد = گفته شد، خورده می‌شود و... بسیاری از صفت‌های موسوم به صفت مفعولی، کاربرد صفتی ندارند؛ یعنی، صفت واقع نمی‌شوند؛ مانند: پرسیده، خریده، خوانده و... در فارسی امروز نمی‌گوییم «فیلم دیده، کالای خریده، کتاب خوانده» و اگر به صورت صفت به کار روند، می‌شود: «فیلم دیده شده، کالای خریده شده و کتاب خوانده شده» به عبارت دیگر، اینها، هرچند صفت مفعولی نامیده می‌شوند اما عملاً صفت نیستند و فقط در ساخت شش نوع افعال ماضی و فعل مجهول به کار می‌روند، بنابراین صفت مفعولی دو گونه است:

۱ گروهی که فقط در ساخت افعال از جمله ماضی و فعل مجهول به کار می‌روند؛ مانند:

الف) گلاب گرفته شده است. ب) حرف‌ها گفته می‌شد. پ) آب جوشانده شده بود. ت) نامه برده خواهد شد.

۲ گروهی که علاوه بر کاربرد فوق به عنوان صفت هم کاربرد دارند و اسم را توصیف می‌کنند؛ مانند: در زنگ زده، آهن گداخته و... (ن.ک، همگام با زبان فارسی ص ۳)

شیوه مجهول کردن جمله معلوم: در مقابل جمله مجهول، جمله معلوم قرار دارد؛ یعنی جمله‌ای که نهاد آن معلوم و مشخص است اما در جمله مجهول، نهاد نامعلوم است. در جمله‌های معلوم، افعالی مجهول

۱- قلمرو زبانی: توقّف: ایستادن [در عرصه رستخیز].

۲- قلمرو زبانی: حُطام دنیا: اندک خواسته این جهان.

۳- قلمرو زبانی: جمله دعایی است به معنای «شما دو تن را از خداوند خیر بسیار باد».

۴- قلمرو زبانی: «الف» در بزرگا برای تکثیر و مبالغه است و «که» برای تأکید است. (خطیب رهبر ۲/ ۸۴۶) / قلمرو فکری: شما دو نفر بزرگ و والامقام هستید.

۵- قلمرو زبانی: اندیشه مند: این اصطلاح را در تاریخ بیهقی و در متون گذشته بسیار می‌بینیم؛ معنای آن ترسیدن و به اندیشه فرو رفتن است. می‌توان اصطلاح «خوف» (خوف و رجا) را گاه با آن برابر دانست.

۶- قلمرو زبانی: رُفَعْت: نوشته مختصر یا نامه موجز. / نبشت: نوشت: فرایند واجی ابدال در آن اتفاق افتاده است.

خواهند شد که مفعول‌پذیر باشند. پس افعال ناگذر مجهول نخواهند شد. جمله زیر به روشی که می‌آید، مجهول می‌شود: «این مرد بزرگ خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرد.»

۱ حذف نهاد (گروه نهاد) جمله: این مرد بزرگ

۲ حذف رای مفعولی و جانشین کردن مفعول به جای نهاد محذوف: خیل‌تاشان و سوار کرا.

۳ تبدیل فعل اصلی جمله به صفت مفعولی (بن ماضی + ه): کرده.

۴ استفاده از فعل کمکی «شد».

۵ مطابق‌سازی نهاد جدید با فعل در زمان خواسته شده در جمله.

جمله مجهول شده: خیل‌تاشان و سوار گسیل کرده شدند.

در گذشته به جای فعل کمکی «شد» گاه از فعل‌های «آمد و گشت» استفاده می‌شد؛ مانند: نامه‌ها نیسته آمد.

شعر خوانی

زاغ و کبک^۱

زاغی از آنجا که فراغی گزید	۱	رخت خود از باغ به راغی کشید
دید یکی عرصه به دامان کوه		عرضه ده مخزن پنهان کوه
نادره کبکی به جمال تمام		شاهد آن روضه فیروزه فام
هم حرکاتش متناسب به هم		هم خُطواتش متقارب به هم...
		تحفة الأحرار، جامی ^۲

تحلیل متن

روشن است که پیام اصلی داستان، پرهیز از تقلید کورکورانه و دوری از خودباختگی است و همان مثل معروف «زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

تلاش انسان باید مصروف کشف خود شود، کشف توانمندی‌های خود، و نه اینکه به جای کشف استعدادهای خود به تقلید روی آورد؛ و از آنجا که رفتار تقلید شده، با ویژگی‌های اخلاقی و فطری او

۱- این درس، پیش از این به عنوان قسمت دوم درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری آمده. نقل از اورنگ سوم (تحفة الاحرار)

۱۳۳۷، ص ۴۳۱، تصحیح آقامرتضی مدرس گیلانی.

۲- جامی (۸۹۸-۸۱۷ ه.ق).

سازگار نمی‌افتد، بنابراین پایانی زیان‌بار خواهد داشت : فرد از خود دور می‌افتد و بی‌هویت می‌شود و

□ بیت ۱

قلمرو زبانی : راغ : دامنهٔ سبز کوه، مرغزار. / فراغ : آسایش.

قلمرو ادبی : جناس ناهمسان اختلافی : زاغ و راغ / فراغ و راغ / باغ و زاغ / رخت کشیدن : کنایه از

به جایی رفتن. / واج‌آرایی صامت «غ»

قلمرو فکری : زاغی برای اینکه در آسایش و راحتی بیشتری باشد، تصمیم گرفت از باغ به صحرائی

برود.

□ بیت ۲

قلمرو زبانی : عرصه : میدان، صحرا / عرضه ده : نشانگر.

قلمرو ادبی : جناس ناهمسان اختلافی : عرصه و عرضه / اضافهٔ استعاری : دامان کوه.

قلمرو فکری : آن عرصهٔ سرسبز و زیبا، زیبایی‌های پنهان کوه را به نمایش می‌گذاشت.

□ بیت ۳

قلمرو زبانی : شاهد : زیبارو. / روضه : باغ، گلزار. ج. ریاض. / فیروزه فام : به رنگ فیروزه (فیروزه)،

کبود، آسمانی.

قلمرو ادبی : شاهد : ایهام دارد : ۱- گواه ۲- زیبارو

قلمرو فکری : کبک بسیار زیبایی در آنجا بود و زیباروی آن باغ فیروزه رنگ بود.

□ بیت ۴

قلمرو زبانی : حُطُوات : جِ حُطُوة، گام‌ها. / متقارب : هم‌گرای، نزدیک به هم.

قلمرو ادبی : بیت ترصیع دارد. / جناس تام : هم و هم.

قلمرو فکری : حرکاتش موزون و هماهنگ بود و گام‌هایش نزدیک به هم و زیبا بود.

□ بیت ۵

قلمرو ادبی : اشتقاق : رفتار و روش.

قلمرو فکری : زاغ وقتی آن راه رفتن و حرکات متناسب و شیوهٔ موزون راه رفتن او را دید؛ (بیت

موقوف‌المعانی است با بیت بعدی)

□ بیت ۶

قلمرو ادبی : مصرع اول کنایه از کنار گذاشتن روش خود/ جناس ناهمسان اختلافی : پای و جای.

قلمرو فکری : زاغ از رفتار خود دست کشید و از کبک تقلید کرد.

□ بیت ۷

قلمرو ادبی : کل بیت کنایه از تقلید کورکورانه/ جناس ناهمسان اختلافی : قدم و قلم/ قلم : مجازاً نقش.

قلمرو فکری : مانند قدم نهادن کبک گام می نهاد و حرکت می کرد.

□ بیت ۸

قلمرو زبانی : القصه : خلاصه / مرغزار : دشت، چمنزار.

قلمرو فکری : خلاصه، چند روز به این شیوه در آن چمنزار از کبک تقلید کرد.

□ بیت ۹

قلمرو زبانی : خامی : ناپختگی، بی تجربگی و نادانی / رهروی : راه رفتن.

قلمرو ادبی : بیت واج آرای «خ» دارد. / تصویر از خامی خود سوختن می تواند، متناقض نما باشد.

قلمرو فکری : سرانجام زاغ به خاطر تجربه نداشتن، داشته خود را نیز از دست داد و راه رفتن کبک

را نیاموخت.

□ بیت ۱۰

قلمرو زبانی : غرامت زده : زیان دیده.

قلمرو فکری : زاغ حرکات و روش خود را نیز فراموش کرد و از این کار خود زیان دیده ماند.



درس سوم

عنوان: در کوی عاشقان

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: عشق و دوستی
 نوع ادبی و قالب متن: ادبیات سفر و نثر و نظم (غزل و مثنوی)

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
- ۲- بازگردانی ابیات به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (نماد،
 کنایه، تشبیه، تشخیص،
 جناس و مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- نقش‌های تبعی
- ۱- معطوف
 - ۲- بدل
 - ۳- تکرار

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات غنایی (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های اخلاقی، مانند دوست داشتن و خوبی کردن (عمل)
- ۳ آشنایی با قالب غزل (برای سرودن موضوعات عشق، عرفان و پرداختن به خویشتن خویش)(علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای ادبی، زبانی و فکری (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی شعر (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های ایفای نقش (مولانا، شمس، راوی)، همخوانی متن، گروه‌بندی و پژوهش محوری به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کلیات شمس، تهیه آرشپوی از غزلیات کامل درس، نمایش فیلم کوتاه از سماع در قونیه و

منابع تکمیلی

- ۱ جلوه‌های عشق در شعر مولوی و جان دان. علی حسین رازانی؛ آزاده نیرومند. ۱۳۹۰. فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان) دوره ۳. شماره ۹. صص ۴-۲۴.
- ۲ سیر غزل در شعر فارسی. سیروس شمیسا. ۱۳۷۰. چاپ سوم. تهران: فردوس.
- ۳ عشق در ادب فارسی. ارژنگ مدی. ۱۳۷۱. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. جعفر سجادی. ۱۳۷۰. تهران: طهوری.
- ۵ کلیات شمس. جلال‌الدین مولوی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ۲۵۳۵. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۶ گزیده غزلیات مولوی. سیروس شمیسا. ۱۳۶۸. تهران: نشر بنیاد.
- ۷ مثنوی معنوی. جلال‌الدین مولوی. به تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی. ۱۳۵۷. چاپ دوم. تهران: زوار.
- ۸ مولوی نامه. جلال‌الدین همایی. ۱۳۶۶. چاپ ششم. تهران: انتشارات هما.

در کوی عاشقان

بروید ای حریفان، بکشید یار ما را
 به بهانه‌های شیرین،^۳ به ترانه‌های موزون^۴
 اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم
 همه وعده مکر باشد، بفریید او شما را^۵

به من آورید آخر، صنم^۲ گریز پا را
 بکشید سوی خانه، مه خوب و خوش لقا را
 غزلیات شمس ج ۱/ ۱۶۳) ***

چند گریزی از برم، گوشه به گوشه، کو به کو^۶
 چند کنم تورا طلب، خانه به خانه، در به در

۱- اکثر فضیای معاصر نوشته‌اند، هنگامی که مولانا پسر خود، بهاء‌ولد، را به جست‌جوی شمس تبریزی به دمشق فرستاد، این غزل را سرود اما این اشاره در مناقب‌العارفين افلاکی مذکور نیست. (گزیده غزلیات شمس، شمیسا: ۹۳) قلمرو زبانی: حریف: طرف مقابل در قمار، شراب‌پیمایی، هم دم، هم پیاله، مونس. در «نی‌نامه» گوید:

نی حریف هرکه از یاری برید
 پرده‌هایش پرده‌های ما درید

۲- قلمرو ادبی: صنم: بت، استعاره از معشوق زیبارو. / گریز پا: صفت، کنایه از دور از دسترس بودن.

۳- قلمرو ادبی: بهانه‌های شیرین: حس آمیزی. / زرین: آراسته، خوش‌نما، کامل و تمام. / مه: استعاره از معشوق.

۴- در اصل: به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زَرین ...

۵- چهار بیت دیگر این غزل از این قرار است:

دَم‌سخت گرم دارد که به جادوی و افسون
 به مبارکی و شادی، چو نگار من درآید
 چو جمال او بتابد، چه بود جمال خوبان
 برو ای دل سبک‌رَو، به یَمَن به دلبر من

بزند گره بر آب او، و ببندد او هوا را
 بنشین نظاره می‌کن، تو عجایب خدا را
 که رخ جو آفتابش، بکُشد چراغ‌ها را
 برسان سلام و خدمت تو عقیق بی بها را
 (غزل ۱۶۳)

۶- از این غزل تبعات زیبایی ارائه شده؛ از جمله غزل دلنشینی از بانو فاطمه زین تاج (طاهره قزّة‌العین):

گر به تو افندم نظر چهره به چهره رو به رو
 از بی دیدن رُخت، همچو صبا فتاده‌ام
 می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
 دَوَر دهان تنگ تو، عارض غم‌برین خطت
 ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
 مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان
 در دل خویش طاهره گشت و ندید جز تورا

شرح دهم غم تو را، نکته به نکته مو به مو
 خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کو به کو
 دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جو به جو
 غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو
 طبع به طبع دل به دل بهر به بهر و خو به خو
 رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار و بو به بو
 صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو

هم ز فتر شمس باشد این سبب^۱
از که؟ از شمس، این ز من باور کنید؟^۲

باز گرد شمس می‌گردم، عجب!
صد هزاران بار بپریدم امید

از جدایی‌ها شکایت می‌کند^۳

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟^۴
باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست^۵
زین دو چرا نگذیریم؟ منزل ما کبریاست^۶
قافله سالار ما، فخر جهان مصطفاست...^۷

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم
خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم
بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما

۱- دفتر دوم، ب ۱۱۱۱ و ۱۱۱۳. این گشتن من به گرد شمس، خود از فتر و شکوه شمس تبریزی است.

۲- قلمرو فکری: صد هزاران بار امیدم را بریدم... قلمرو ادبی: مصراع دوم: استفهام انکاری؛ یعنی از من باور نمی‌کنید.

۳- قلمرو فکری: مثنوی معنوی شریف با همین بیت آغاز می‌شود و نقش آن در حقیقت نقش بسم‌الله الرحمن الرحیم در قرآن است. می‌دانیم که قرآن با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع نمی‌شود و مثنوی نیز از قرآن بی‌روی کرده و بدان نمی‌آغازد. هر چند دلایل دیگری نیز برای این کار مولانا می‌آورند. در شرح و تفسیر همین بیت و اینکه مقصود از «نی» در این بیت چیست؛ بسیار بسیار سخن گفته شده است و ظرایف و دقایق بسیاری را به تماشا گذاشته‌اند. گفته‌اند: مقصود از نی:

الف- همان ساز بادی است: مولانا ظاهراً خود نی می‌زده است یا از آن خوشش می‌آمده...

ب- انسان کامل است؛ هر چند انتقاد کرده‌اند و گفته‌اند که انسان کامل یعنی کسی که مدعی است به وحدت رسیده است دیگر برای او گفتاری نمی‌ماند که شکایتی هم داشته باشد...

ج- حقیقت محمدیه است...

د- خود مولانا است: یعنی بشنو از مولوی که اسراری را درک کرده و بدین‌گونه بیان می‌کند.

۴- کلیات شمس تبریزی، غزل ۳۶۳. قلمرو فکری: عشق مکرر در آثار عارفان به معنی خداوند آمده است. هر لحظه آواز عشق (صوت الهی) از چپ و راست بلند است، دیگر طاقت دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می‌کنیم. هر که می‌خواهد بیاید و عروج ما را تماشا کند.

۵- فلک: در نظر قدما، فلک دارای نفس و اراده است و فلاسفه و حکما آن را از نظر وجودی در مرتبه بالاتری می‌دانستند اما عارفان و متشرعان انسان را گل سرسید هستی می‌دانند. (گزیده غزلیات مولوی، شمسیا: ۱۲۳).

قلمرو ادبی: تلمیح: اشاره دارد به ماجرای هبوط که انسان نخست در بهشت ساکن بود...

۶- قلمرو ادبی: در مسئله خلیفه‌اللهی، و بر پایه‌ی آیه ۷۲ از سوره مبارکه احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» آدم بر ملائک و آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها ترجیح داده می‌شود.

۷- قلمرو زبانی: قافله سالار: رهبر و فرمانده. واژه مرکب.

ترک من خراب^۱ شبگرد مبتلا^۲ کن...^۳
 پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن
 با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

رؤ سر پنه به بالین، تنها مرا رها کن
 دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد^۴
 در خواب دوش، پیری^۵ در کوی عشق دیدم

گمان میر که مرا درد این جهان باشد^۶
 به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد
 چرا به دانه انسانت^۷ این گمان باشد؟^۸...

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد^۹
 برای من مگر^{۱۰} و مگو دریغ! دریغ!
 کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست

۱- قلمرو ادبی: ایهام در خراب هم بسیار دلنشین افتاده است: ۱- ویران و به هم ریخته ۲- مست. / تکرار مصوت «ـ» (واج آرایی)

نیز موسیقی مطبوعی به شعر بخشیده است.

۲- قلمرو زبانی: شبگرد: شب بیدار. مجازاً رند و بی‌باک. / مبتلا: گرفتار، عاشق.

۳- ج ۴/ غزل ۲۰۳۹. بقیه ابیات این غزل:

خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن
 بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن
 بر آب دیده ما، صدجای آسیا کن
 بکشد کسش نگوید تدبیر خون بها کن
 ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفاکن...

ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها
 از من گریز تا تو، هم در بلا نیفتی
 ماییم و آب دیده در کنج غم خزیده
 خیره‌کنشی است ما را دارد دلی جو خارا
 بر شاه خوب روان واجب وفا نباشد

۴- قلمرو فکری: غیراز مردن که چاره‌ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است.

۵- قلمرو فکری: پیر: انسان کامل و مرشد و راهنما.

۶- قلمرو فکری: تابوت من روان باشد: تصویر زیبایی از تشییع جنازه خود ارائه کرده است: جمعیت به رودخانه مانند شده و تابوت به قایقی که بر روی این رودخانه (روی دست‌های مردم) در حرکت است.

۷- قلمرو فکری: یعنی بریدن از این جهان (مرگ) برای من بسیار آسان است.

۸- قلمرو زبانی: مگری: فعل نهی از مصدر گریستن (بن مضارع: گیزی)

۹- قلمرو ادبی: تشبیه مضمیر: انسان به دانه مانند شده است. قلمرو فکری: نگاه مثبت و عارفانه‌ای است به مرگ که مرگ را بی‌حاصلی نمی‌داند بلکه محصول و میوه حیات می‌داند؛ می‌گوید همان‌گونه که دانه کاشته شده در نهایت می‌روید و به بار می‌نشیند، مرگ نیز مرا به حاصل رنج و سختی‌های زندگی‌ام می‌رساند.

۱۰- غزل ۹۱۱. بقیه ابیات این غزل:

مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
 که گور پرده جمعیت جانان باشد
 غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد؟...

جنازه‌ام چو ببینی مگو فراق فراق
 مرا به گور سپاری مگو وداع وداع
 فروشدن چو بدیدی، برآمدن بنگر

کارگاه متن پژوهی

نقش‌های تبعی

مراد از نقش تبعی آن است که یک گروه اسمی، تابع گروه اسمی ماقبل خود است و عبارت‌اند از:

۱ معطوف: به هر گروه اسمی که بعد از حروف عطف «و»، «یا» و نشانه عطف «،» (برای جلوگیری از تکرار «و») قرار بگیرد؛ معطوف می‌گویند. معطوف به هر گروه اسمی در حکم همان گروه است.

مثال: گلستان و بوستان سعدی را خواندم. (گلستان: مفعول/ بوستان: معطوف به مفعول)
حافظ، سعدی و مولوی شاعران پارسی‌گوی هستند. (حافظ: نهاد/ سعدی و مولوی: معطوف به نهاد)
نکته: واو عطف میان دو گروه اسمی می‌آید ولی «و» رابط یا پیوند میان دو جمله می‌آید؛ مانند جمله زیر:
«این شیخ همیشه شاب، جوان‌ترین و پیرترین شاعر زبان فارسی هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار.»



۲ بدل: اسمی است که برای توضیح و معرفی بیشتر گروه اسمی قبل از خود می‌آید.

مثال: زال، پدر رستم، از شخصیت‌های مهم شاهنامه است.
نکته: هرگاه ضمائر مشترک (خود، خویش و خویشان) پس از ضمائر شخصی منفصل بیایند، نقش بدلی دارند. مثال: من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می‌رود.
۳ تکرار: آن است که یک نقش دو بار در جمله تکرار شود.
مثال: عجب روزگاری شده است عجب! / دیروز از سفر برگشتم دیروز.

کنج حکمت

چنان باش...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بود، گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، او را چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که «شیخ تو را می‌خواند». برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که «چه کار می‌کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست، از آن شیخ، می‌نوشتم.»

شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!»^۱
اسرار التوحید، محمدبن منور

تحلیل متن

«حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند»، این خود فلسفه حیات است؛ مونولوگ^۲ هر روز و هر ساعت بشر باید باشد. وقتی برای یافتن فلسفه حیات، می پرسیم:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر، نمایی وطنم؟

و در پی پاسخ برمی‌آییم؛ آنچه از سیاحت و کنکاش در اقلیم وجود خود می‌یابیم، یکی خود همین است که شیخ گفته است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» (آیا گمان می‌کنی که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم؟! بیهوده آفریده نشده‌ایم! اما برای چه آفریده شده‌ایم؟ پاسخ این است: «لیس للإنسان آلا ما سعی» برای اینکه به اندازه توانایی و وسع خود بکوشیم. برای عروج انسان، حد و حدودی نیست: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». اما منظور تلاش آگاهانه کردن است؛ گفته‌اند: «یک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است». این چنین کسی می‌تواند، «نقطه عطف» واقع شود، تا از او حکایت کنند. موضوع تفکر و اندیشه در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر» (ملک: آیه ۱۰) / دوزخیان می‌گویند اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم.)

۱- نقل از ص ۱۸۷ ج ۱ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، شفیع کدکنی و ص ۲۴۰ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام ذبیح‌الله صفا.

۲- واژه فرانسوی monologue (هنر) در تئاتر، قسمتی از نمایش که یک هنرپیشه به تنهایی در صحنه ظاهر شود و با خود حرف بزند.

درس چهارم

درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

درس‌های آزاد (درس ۴ و ۱۳)، ایستگاه اندیشیدن و درنگ کردن و آفریدن هستند. درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم به یاری هم به فراخور ذوق و علاقه، دلبستگی‌های فرهنگ بومی و نیازها و بایسته‌هایی که در دیگر درس‌ها به چشم نیامده‌اند، موضوع‌هایی را بازگو نمایند و مبتنی بر ساختار درس‌ها بنویسند. به بیان دیگر، درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم در تألیف کتاب، مشارکت داشته باشند و هر یک خود را در شکل‌گیری کتاب، سهمیم و نقشمند ببینند و کتاب را از آن خود بدانند؛ به گونه‌ای که دانش‌آموزان پس از تألیف درس آزاد، بتوانند نام خود را در ردیف نام پدیدآورندگان کتاب، ثبت کنند. برپایه آنچه گفته شد، اهداف درس آزاد را می‌توان بدین گونه برشمرد :

- ۱ تشخیص کاستی‌های احتمالی کتاب و اقدام به تولید محتوای متناسب با فرهنگ بومی؛
- ۲ پرورش توانایی تولید ماده‌ی درسی در دانش‌آموزان با نظارت و هدایت آموزندگان؛
- ۳ پاسخ به نیازهای معلمان، دانش‌آموزان و اولیا؛
- ۴ بهره‌گیری از مشارکت همکاران در تألیف کتاب؛
- ۵ بهره‌گیری از تعامل دانش‌آموز و خانواده در سازماندهی و تألیف کتاب؛
- ۶ آشنایی با برخی از نمودهای فرهنگی و جلوه‌های آداب و رسوم و سنت‌های بومی یا منطقه‌ای؛
- ۷ شناخت بیشتر شخصیت‌های علمی و فرهنگی محل زندگی؛
- ۸ توجه عمیق‌تر به لهجه، گویش و نشانه‌های زبان محلی؛
- ۹ پرورش توانایی تفکر و نقد و تحلیل نسبت به مباحث فرهنگی؛
- ۱۰ ایجاد علاقه نسبت به فرهنگ محلی و آثار ادبی و زبانی منطقه‌ای؛
- ۱۱ تقویت خودباوری و خویش‌شناسی و اعتماد به نفس؛
- ۱۲ پرورش روحیه جست‌وجوگری در محیط فرهنگی زندگی.

روش‌های تولید

- برای نوشتن درس آزاد، یکی از روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:
- هر دانش‌آموز به صورت مستقل و فردی برای تولید درس آزاد اقدام نماید.
 - دانش‌آموزان به صورت گروهی و با مشارکت تمام افراد گروه (تقسیم‌بندی دانش‌آموزان کلاس به چند گروه) برای تولید درس آزاد اقدام نمایند.
 - تولید درس در کلاس (مجموعه نظرهای کلاس با راهنمایی و رهبری معلم کلاس)
- در تولید درس آزاد، می‌توان از توانمندی دانش‌آموزان در نگارش و بندنویسی بهره برد. برای نمونه، موضوع نوشته: «محل زندگی»، موضوعی خیلی کلی است و باید به موضوعات کوچک‌تر محدود شود؛ مثلاً وضعیت جغرافیایی محل، آداب و رسوم، زبان منطقه و غذاهای خاص آن منطقه، چهار موضوع کوچک‌تری هستند که در مورد هر یک می‌توان یک بند نوشت.
- لازم است معلم به دانش‌آموزان کمک کند تا چهارچوب متن خود را مشخص نمایند، سپس اقدام به نوشتن کنند. به عنوان نمونه، چهارچوب نوشته، می‌تواند شامل سه بند باشد که بند اول وضعیت جغرافیایی محل را توضیح دهد؛ بند دوم زبان و بند سوم آداب و رسوم منطقه را بیان کند.
- در تدوین متن، می‌توان از روش‌های قضاوت عملکرد و بارش مغزی بهره برد. در این قسمت، موضوعاتی مناسب با عنوان و محتوای دو فصل در حوزه فرهنگ و زبان و آداب محلی، پیشنهاد می‌شود.
- درس آزاد در فصل‌های «ادبیات سفر و زندگی و ادبیات داستانی» آورده شده است و این دو موضوع، دامنه گسترده‌ای دارد؛ لذا امکان تولید متن زیبا فراهم است.
- در طرز احی فعالیت‌ها، از دید ساختاری به عناصر مبتنی بر نگرش شبکه‌ای کتاب توجه شود. نقش معلم در درس آزاد به عنوان ناظر و راهنما تعریف می‌شود و دانش‌آموز، تولیدکننده و تدوینگر متن درس است.
- نکته مهم:** پیشنهاد می‌شود در هر استان، متون تولید شده در این فصل، گردآوری و جمع‌بندی شود. نوشته به گونه‌ای باشد که ویژگی‌های آن استان را به خواننده معرفی کند. این مطالب، به گروه زبان و ادب فارسی منطقه، استان یا دفتر تألیف کتاب‌های درسی ارسال شود تا پس از بررسی آنها کتابی با عنوان دایرةالمعارف فرهنگی استان‌شناسی (در سطح دانش‌آموزی) تولید شود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس پنجم

عنوان: ذوق لطیف

محتوا: متن، تصویر
درونمایه: تلاش و امیدواری
قالب متن: خودنگاشت

قلمرو فکری

دریافت مفهوم و پیام
متن درس

قلمرو ادبی

۱- آموزش پارادوکس یا
متناقض نما
۲- تمرین کارکرد آرایه های
حس آمیزی، تشبیه و ...
۳- ویژگی نثر (توصیف
دقیق جزئیات)

قلمرو زبانی

ساخت واژه (ساده، وندی،
مرکب و وندی- مرکب)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات سفر و زندگی (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های اخلاقی، مانند توکل، امیدواری، تلاش (عمل)
- ۳ آشنایی با نمونه متن خودنگاشت (علم)
- ۴ آشنایی با سبک نویسندگی اسلامی ندوشن (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۸ دریافت برخی از مسائل فرهنگی و اجتماعی مطرح در متن درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

در این درس می‌توان با استفاده از روش‌های گروه‌بندی، همیاری تیمی، قصه‌خوانی، پرسش و پاسخ و پژوهش محوری درباره نویسنده داستان به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب روزها از دکتر اسلامی ندوشن، تهیه اسلایدهای آموزشی و...

منابع تکمیلی

- ۱ تحلیل کتاب «روزها». عذرا السادات حسینی سیف. ۱۳۹۳. فرهنگ ندوشن.
- ۲ داستان داستان‌ها. محمد اسلامی ندوشن. ۱۳۵۱. چاپ نهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۳ روزها. محمد اسلامی ندوشن. ۱۳۶۶. چاپ دوم. تهران: انتشارات یزدان.
- ۴ سبک نویسندگی. محمدعلی اسلامی. عبدالله نصرتی و دیگران. ۱۳۹۰. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی. دوره ۷. شماره ۱۸. صص ۷-۵۱.

ذوق لطیف^۱

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن^۲ به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم، نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده^۳. نمی‌دانست در کجا ریشه دواند.^۴

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی^۵ داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفه^۶ برخوردار فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه^۷ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.^۸

بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بخل^۹ بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی بود و بر سر هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

برای این خاله، من به منزله فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایره مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از

۱- این متن، که از کتاب «روزها» نقل می‌شود، پیش از این با عنوان «بارقه‌های شعر فارسی» در کتاب زبان و ادبیات فارسی دوره پیش‌دانشگاهی آمده است.

قلمرو زبانی: بارقه: پرتو، جلوه، نور/ قلمرو ادبی: شعر فارسی به بارقه تشبیه شده است.

۲- قلمرو زبانی: دارا، توانا

۳- قلمرو زبانی: فرایند واجی ادغام صورت گرفته است.

۴- قلمرو ادبی: کنایه از در جایی ساکن و ثابت ماندن.

۵- قلمرو زبانی: توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در اینجا یعنی تکیه‌گاهی معنوی، ایمان محکم به خداوند.

۶- قلمرو زبانی: بی‌شک، بی‌آلودگی/ قلمرو فکری: هر عصب و فکر...: کنایه از عمیقاً مؤمن و با ایمان بودن.

۷- قلمرو زبانی: یعنی، امیدوار بود. قلمرو فکری: کسی که با به مقام رضا نهاد چون صائب/ به خوش دلی گذراند عالم گذران را

۸- قلمرو زبانی: خست داشتن، خسیس بودن. قلمرو فکری: گر آزاده‌ای به زمین خسب و بس/ مکن بهر قالی زمین بوس کس (سعدی)

آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود. برای من قصه‌های شیرینی^۱ می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جدایی گفته بود. به او می‌گفتند «مادرجون». ورد زبانشان بود^۲: «مادر جون این طور گفت، مادرجون آن طور گفت.»

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها^۳ - که آن همه پُر رنگ و نگار و آن همه پُران و نرم است^۴ - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی^۵ با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی‌ام موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی^۶ همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان‌گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی^۷ می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهمان برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد. سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد.^۸ این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی،^۹ معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، که هیچ حفره‌ای^{۱۰} از حفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع‌کننده اضداد: تشریح و عرفان، عشق و زندگی عملی، شوریدگی و عقل، ... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفت صد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌ای که خود سعدی در آنها نشستند و

۱- قلمرو ادبی: حس آمیزی.

۲- قلمرو ادبی: ورد زبان بودن، کتابه از دائماً از چیزی حرف زدن.

۳- قلمرو ادبی: عالم افسانه: تشبیه.

۴- قلمرو ادبی: افسانه‌های نرم: حس آمیزی.

۵- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۶- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۷- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۸- قلمرو فکری: سحر بیان سعدی به گونه‌ای بود که همه طبقات سنی به راحتی می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند.

۹- قلمرو زبانی: جوان/ قلمرو ادبی: متناقض‌نما: این شیخ همیشه شاب. / پیرترین و جوان‌ترین.

۱۰- قلمرو زبانی: حفره: گودال، سوراخ. قلمرو فکری: در اینجا، منظور آداب و رسوم و سنن است.

شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدنِ او را هر روز در هر کجوه و بازار می‌شنویم.^۱ آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد.^۲ بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم^۳ تا بر روی دیوایا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان بازمی‌گشتم، فوز می‌کردم و از فرط هیجان، «لُکَه» می‌دویدم.^۴ کسانی که توی کوجه مرا این گونه می‌دیدند، شاید کمی «خُل» می‌پنداشتند.

خاله‌ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم.^۵

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومی را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردیم.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی^۶ برای من به منزله شیر «آغوز» بود^۷ برای طفل که پایه عضله و استخوان بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مرئی کارآموزده‌ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال^۸ ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود

۱- قلمرو ادبی: مناقض نما / قلمرو فکری: شعرهای سعدی را به لحاظ همین ویژگی‌اش، «سهل و ممتنع یا سهل ممتنع» می‌گویند؛ یعنی آن قدر ساده و روان است که همه درک می‌کنند آن چنان که می‌پندارند می‌توان مثل آن سرود، اما نمی‌توان.

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است همه خوانند مزامیر نه همچون داوود

۲- قلمرو ادبی: سراجۀ ذهن: تشبیه. از گلستان گرفته است: «و سنگ سراجۀ دل را به الماس آب دیده می‌سفتم و...». / سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد: کنایه از اینکه بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد.

۳- قلمرو ادبی: فوران تخیل: اضافه استعاری. تخیل به چشمه یا مانند آن تشبیه شده است که فوران می‌کند. / بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم: کنایه از اینکه تخیل شعری در من تقویت شده بود و وجودم را گرفته بود.

۴- قلمرو زبانی: لُکَه: رفتاری بین دویدن معمولی و راه رفتن (نشانه هیجان زیاد). (معین)

۵- قلمرو ادبی: پالیز استعاره از آثار سعدی/ بوته: استعاره از حکایت و شعر/ شاخه استعاره از بیت‌ها و جمله‌ها.

۶- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۷- قلمرو زبانی: شیر غلیظ گاو یا گوسفند که پس از زایمان تا سه روز دوشیده شود. اولین شیر پس از زایمان.

۸- قلمرو ادبی: مانند راه رفتن کورها. کنایه از مشتاقانه راه رفتن. / بدون مرئی و راهنما و به تنهایی شروع به نوشتن کردن.

جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختنِ سرِ خود و ره‌نوردی تنهاوش بود که :
 «به حرص ارشربتی خوردم مگير از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»^۱
 سنایی
 روزها : دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

درنگی کوتاه در متن

باید گذشته از پیام اصلی متن، روی ریز پیام‌های آن نیز درنگی داشته باشیم. این ریزپیام‌ها بسیار مهم هستند و در حقیقت، نقل متونی از این دست در قالب داستان و یا خاطره، از این روست که دانش‌آموز ما در طی یک سفر و یک روند با آنها یکی شود و خارخاری که در اقلیم وجود دانش‌آموز باید ایجاد شود، خود از درنگ در این ریزپیام‌ها و پس، پیام اصلی متن است. این پیام‌ها از این قرارند :

□ از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود.

شرق در برخورد با غرب، نتوانست، دانش رشد و توسعه را از آن بگیرد و به جای آن در ظاهر فریبندهٔ تمدن غرب، تحلیل رفت. این ظواهر به سراب مانده‌اند، از دور فریبنده و امیدبخش هستند و از نزدیک واهی و تهی. این است که مجذوب آن، سرانجامش تجربهٔ بحران‌های عصبی خواهد بود.

□ هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

□ به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

□ عالم افسانه‌ها پُر رنگ و نگار و پَران و نرم است.

کارگاه متن پژوهی

آموزهٔ یکم : ساخت واژه

با توجه به آموزش دورهٔ ابتدایی و متوسطهٔ اول، نکتهٔ مهم دربارهٔ ساخت واژه این است که واژه از دید ساختار بیرونی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده تقسیم می‌شود :

الف) ساده، مانند «گل، دل، شب، سیب، خوب»

۱- قلمرو زبانی : مگیر : بازخواست مکن. / استسقا : آب خواستن. مرضی که بیمار شکمش ورم می‌کند و آب بسیار می‌خورد و عطش بسیار دارد. این بیت را می‌توان از نمونه‌های «ایجاز» در علم معانی دانست. / قلمرو فکری : نویسنده با تواضع می‌خواهد کاستی‌های احتمالی ابتدای نویسندگی خود و روی آوردن به این حرفه را توجیه کند.

(ب) غیر ساده، مانند «گل‌ها، شب‌رو، سیبک، خوب‌تر»
 در مرحله دوم، غیر ساده‌ها را از دید کارکردِ وند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم:
 - صرفی، مانند (نشانه‌های جمع، نشانه‌های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل و...)
 - اشتقاقی (فراوان هستند و دامنه بسیار فراخی دارند.)

اکنون در نگاهی عام، غیر ساده‌های غیر صرفی را بررسی و بخش‌بندی می‌کنیم:
 وندی: از یک جزء معنادار و یک یا چند جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند آلونک، کودکانه، روش
 و... و

«وند»ها را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیشوند، میان‌وند و پسوند تقسیم می‌کنند:

* مهم‌ترین پیشوندها عبارت‌اند از:

- ۱ با + اسم ← صفت: بادب، بااستعداد، باایمان، باهنر، باسواد، بانشاط
- ۲ بی - بی + اسم ← صفت: بی‌ادب، بی‌سواد، بی‌درد، بی‌علاقه، بی‌استعداد، بی‌هنر
- ۳ نا - الف) نا + صفت ← صفت: نامعلوم، نادرست، نامناسب، نامحرم، نامنظم
 (ب) نا + اسم ← صفت: ناباب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، ناامید، نافرمان
 (پ) نا + بن فعل ← صفت: ناشناس، نادار، نارس، نایاب، ناگوار، ناتوان، نادان
- ۴ هم - هم + اسم ← صفت: هم‌درس، هم‌وطن، هم‌خانه، هم‌خانواده، هم‌عقیده
 * مهم‌ترین پسوندها نیز از این قرارند:

۱ ی: الف) اسم + ی ← صفت: تهرانی، زمینی، ماندنی، رفتنی، خوردنی، علمی، صنعتی، فنی
 - «گی» گونه‌ای از «ی» است در واژه‌هایی که به «ه / ه» ختم می‌شوند: خانگی، هفتگی، خانوادگی
 (ب) صفت + ی ← اسم: زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درشتی
 - گی در این موارد نیز گونه‌ای از «ی» است ← آلودگی، مردانگی، پیوستگی
 (پ) اسم + ی ← اسم: بقالی، نجاری، خیطایی، قصابی (این واژه‌ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان عمل حرفه و شغل اطلاق می‌شوند.)

۲ گر: اسم + گر ← اسم (صفت شغلی): آهنگر، مسگر، زرگر، آرایشگر، کارگر
 ۳ گری: اسم + گری ← اسم: وحشی‌گری، موزی‌گری، لابلای‌گری، (تفاوت این نوع واژه‌ها با واژه‌ای مثل کوزه‌گری این است که کوزه‌گر به تنهایی کاربرد دارد اما «یاغی‌گر و موزی‌گر» به کار نمی‌روند.
 به همین دلیل در کوزه‌گری تنها «ی» پسوند مورد نظر است و در یاغی‌گری، گری)

۴ یت: اسم / صفت + یت ← اسم: وضعیّت، شخصیّت، جمعیت، کمیّت، موقعیّت، مالکیت، مسئولیت، مأموریت، مرغوبیت (تکواژ پایه این واژه‌ها، عربی است.)

- ۵ بن ماضی + ار ← اسم : کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار. استثنائاً این واژه‌ها صفت‌اند : خریدار، گرفتار، برخوردار، خواستار، مُردار
- ۶ ه/ه/الف بن ماضی + ه/ه ← صفت مفعولی : افسرده، دیده، گرفته، نشانده
- (ب) بن مضارع + ه/ه ← اسم : خنده، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، پوشه، ماله، گیره، پیرایه، آویزه
- (پ) اسم + ه/ه ← اسم : زیانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه، دندانه، پایه، دسته، تیغه
- (ت) صفت + ه/ه ← اسم : سفیده، سبزه، سپیده، سیاه، دهه، پنجه، هفته، هزاره، سده
- ۷ ـش : بن مضارع + ـش ← اسم : روش، گویش، بینش، نگرش، آسایش، کُش، خورش، پوشش
- ۸ ان : بن مضارع + ان ← صفت : گریان، دوان، خندان، روان
- ۹ انه (الف) اسم + انه ← اسم : صبحانه، شاگردانه، بیعانه، شکرانه
- (ب) اسم + انه ← صفت/قید : مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه
- (پ) صفت + انه ← صفت/قید : عاقلانه، محرمانه، متأسفانه، مخفیانه
- ۱۰ گانه : صفت شمارشی + گانه ← صفت : دوگانه، پنج‌گانه، هفده‌گانه
- ۱۱ ـ نده : بن مضارع + ـ نده ← صفت : رونده، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده
- ۱۲ ا : بن مضارع + ا ← صفت : جویا، روا، کوشا، بینا، پذیرا، دانا
- ۱۳ گار : بن فعل + گار ← صفت : ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار، رستگار
- ۱۴ چی : اسم + چی ← اسم : قهوه‌چی، گاری‌چی، درشکه‌چی، معدن‌چی، پستی‌چی، تلفنچی
- ۱۵ بان : اسم + بان ← اسم : باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان، کشتی‌بان
- ۱۶ دان : اسم + دان ← اسم : نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینه‌دان
- ۱۷ ـ ستان : اسم + ـ ستان ← اسم : سروستان، قلمستان، گلستان، هنرستان
- ۱۸ گاه : اسم + گاه ← اسم : خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، دانشگاه، بالایشگاه
- ۱۹ زار : اسم + زار ← اسم : لاله‌زار، چمنزار، گندم‌زار، ریگزار، بنفشه‌زار، گلزار، نمکزار
- ۲۰ ـ یه : اسم + ـ یه ← اسم/صفت : مجیدیه، جوادیه، مدحیه، نقلیه، خیریه
- ۲۱ ـ ک (الف) اسم + ـ ک ← اسم : طفلک، اتاقک، شهرک، مردک، عروسک، پشمک
- (ب) صفت + ـ ک ← اسم : زردک، سفیدک، سرخک، سیاهک
- ۲۲ چه : اسم + چه ← اسم : فالیچه، صندوقچه، کتابچه، دریاچه، بازارچه
- ۲۳ مند (، اومند) : اسم + مند ← صفت : ثروتمند، بهره‌مند، هنرمند، ارجمند، برومند، نومند
- ۲۴ وَر : اسم + وَر ← صفت : هنرور، پهناور، بارور، سخنور، نامور
- ۲۵ ناک : اسم + ناک ← صفت : نمناک، غمناک، سوزناک، ترسناک، طربناک

۲۶ وار / واره : اسم + وار / واره ← صفت / قید / اسم : امیدوار، سوگوار، رودکی‌وار، علی‌وار، گوشواره، (گوشوار)، جشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره

۲۷ گین : اسم + گین ← صفت : غمگین، اندوهگین، شرمگین

۲۸ ین و ینه : اسم / صفت + ین ← صفت : آهنین، زرین، زرینه، رنگین، دروغین، نوین، چوبین،

چوبینه

مرکب : از دو جزء معنادار یا بیشتر تشکیل می‌شود؛ مانند : گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن، میان‌وند، سه‌گوش، شب‌روان، گل‌خانه، شاهنامه و...

وندی — مرکب : از دو یا چند جزء معنادار و یک و یا دو جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند : رنگارنگ، فیلم‌برداری، بخش‌بندی و...

نکته‌ها :

۱ برای تعیین ساختمان واژه به اجزای امروزی آنها که زایا و زنده است، توجه می‌کنیم نه پیشینه آنها. بنابراین واژه‌هایی مانند «تابستان، زمستان، دبستان، ساریان، خلبان، شبان، زرخندان، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار و...» را ساده به حساب می‌آوریم.

۲ در واژه‌های مرکب و وندی — مرکب، هیچ جزئی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده واژه قرار بگیرد؛ مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانش‌سرا، دوپهلو... آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار تنها به این شکل درست است : «خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز» اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید : خوش‌ها نویس، خوش این نویس.

اگر بتوان میان دو جزء، جزء دیگری قرارداد، این امر نشان می‌دهد که اجزاء از هم جدا هستند؛ مثل :

گل سرخ : گلی سرخ، گل‌های سرخ / گل بنفشه : گل‌های بنفشه

آموزه دوم : پارادوکس یا متناقض‌نما

متناقض‌نما آن است که شاعر یا نویسنده، دو مفهوم به ظاهر متضاد را در عین ناسازگاری با هم جمع آورد، به گونه‌ای که وجود یکی دیگری را نقض کند. پارادوکس دو بعدی است؛ یکی متناقض و دیگری حقیقی و این خود شگفت‌انگیزی و ایجاز نیز دارد. به تعبیر دیگر، با آشنایی‌زدایی کلام، پدیده‌های متضاد را مجموع می‌کند و با این روش، کلام از نظر ادبی، بلیغ و زیبا و شگفتی آن بیشتر می‌گردد؛ زیرا خلاف عقل و منطق است و در عین حال کلامی است شاعرانه، متعالی و حاکی از واقعیت‌ها. در این بیت حافظ :

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی

شاعر شاهد و هر جایی بودن را با رخساره به کس نمودن یکجا جمع نموده است.

مثال‌های دیگر :

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
حافظ

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون

انفاس عیسوی زنده بخش است نه کشنده.

متناقض‌نما از نظر لفظ و معنا به دو نوع متناقض‌نمای لفظی و متناقض‌نمای معنوی تقسیم می‌شود :
الف) متناقض‌نمای معنوی : در ورای ظاهر عادی و مطابق عرف پذیرفته شده‌اش، حقیقتی مخالف با
ظاهر آن، نهفته است. بنابراین، ارائه این واقعیت‌ها، چون با عرف و منطق عادی منافات دارد، متناقض به
نظر می‌رسد.

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
حافظ

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

ب) متناقض‌نمای لفظی : که در معنی تناقض وجود ندارد اما در آن الفاظی هست که در یک معنی با هم
تناقض دارند و در معنی دیگر متناقض نیستند و تنها یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و زیبایی آفرینی زبانی
است و ربطی به مفاهیم متناقض ندارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۴ : ۲۷۱)

کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
حافظ

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل

متناقض‌نما گاه در یک کلمهٔ مرکب به وجود می‌آید، مانند : خراب‌آباد و گاه در ترکیب (ترکیب اضافی یا
عطفی) شکل می‌گیرد : مجمع پریشانی، حاضر و غیاب و گاه نیز در یک یا دو جمله شکل می‌گیرد :

که بستگان کمند تو رستگاراند
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
حافظ

خلاص حافظ از آن زلف تاب‌دار مباد
بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر

روان‌خوانی

اولین روزی که به خاطر دارم

لطفعلی صورتگر

برگرفته از کتاب «نمونه‌های نثر فصیح فارسی معاصر»، جلال متینی

تحلیل متن

- متن درس، نثری ساده و روان دارد.
- خاطره‌نویسی است و بیان واقعیت‌ها و صداقت در گفتار، از اصول خاطره‌نویسی است؛ پس شنیدن و خواندن بخشی از واقعیت‌های زمان نویسنده – زمانی که چندان هم از ما دور نیست و برای ما تا حدودی ملموس است – و طرز نگاهشان به محیط (به تکنولوژی و مدرنیته) می‌تواند برای ما جالب باشد.
- متن، تا اندازه‌ای فصاحت دارد؛ فصاحت که به بلاغت رسد، از حیث هنری و جمال‌شناسی متن در خور درنگ است؛ هم از این رو، این توانایی را دارد که خواننده و شنونده را با خود همراه سازد.
- این توانایی را دارد که دانش‌آموزان را به نوشتن خاطره و ثبت واقعیت‌های زمان تشویق و ترغیب کند.
- لذت تحصیل را بیشتر آشکار می‌سازد.
- مودت و دوستی‌ها را شیرین‌تر جلوه می‌دهد.
- ...

آگاهی‌های فرامتنی

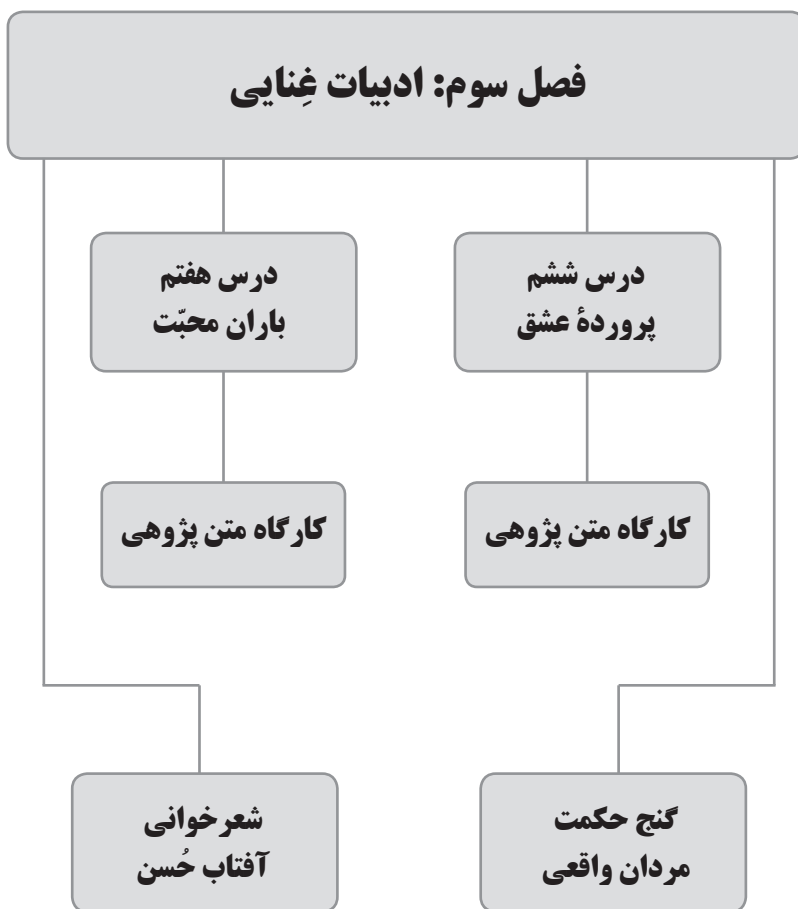
لطفعلی صورتگر، شاعر، مؤلف، محقق، روزنامه‌نگار، مدرس، نویسنده، ادیب، پژوهشگر و مترجم ایرانی به سال ۱۲۷۹ هجری شمسی در شیراز چشم به جهان گشود و در سوم مهرماه سال ۱۳۴۸ در سن شصت و نه سالگی در تهران دیده از جهان فروبست. جد وی آقا لطفعلی از نقاشان قرن سیزدهم هجری و عصر ناصرالدین شاه قاجار بود که قدرت قلمش در تاریخ هنر ایران کم‌مانند و کارهای او در موزه‌های پاریس و لنینگراد موجود است.

لطفعلی صورتگر، تحصیلات ابتدایی را در شیراز به پایان رساند. سپس به هند رفت و دوره متوسطه را در مدرسه سنت گزویبر در بمبئی پی گرفت. آن‌گاه به میهن بازگشت، به خدمت وزارت فرهنگ درآمد، و به تدریس در مدارس سرگرم شد. به سال ۱۳۰۱ ماهنامه علمی و ادبی «سپیده دم» را در شیراز پایه‌گذاری

کرد که تا سال ۱۳۰۳ به چاپ می‌رسید. او در این مجله، داستانی از شکسپیر را ترجمه کرد و به صورت سلسله‌وار منتشر کرد که همین داستان دست‌مایه ایرج میرزا در سرودن منظومه «زهره و منوچهر» شد. صورتگر فنون شاعری را نزد فرصت شیرازی، شیخ محمد حسین سعادت، امین خاقان شعله، خلیل بازیار، رحمت وصال، سیف‌الله نواب و ضیاء لشکر دانش آموخت.

با ملک الشعراى بهار نیز نامه‌نگاری داشت و اشعار خود را به این وسیله اصلاح می‌کرد. اشعار صورتگر پایبند اصول و قواعد عروضی بود و ده هزار بیت در قالب‌های کهن سرود. وی معتقد بود که حافظ و سعدی غزل را به اوج خود رسانده‌اند و بنابراین به سبک خراسانی و ترکستانی گرایید و هیچ‌گاه غزل‌سرایی نکرد. قطعات و مسمط‌های او بیشتر پند و اندرز و خالی از واژه‌های فرنگی، عربی و ترکی است. در قصیده استاد بود و مشهورترین ساخته او قصیده «گشایش آرامگاه سعدی» است که به اقتفای قصیده «وقت آن است که مستان طرب از سرگیرند» از مجیر بیلقانی ساخته است.

صورتگر به سال ۱۳۰۶ برای ادامه تحصیل به لندن رفت و تاریخ و ادبیات و علوم اقتصادی را آموخت. سپس به ایران بازگشت و تدریس ادبیات انگلیسی را آغاز کرد. سپس باز به لندن رفت تا اینکه در رشته زبان و ادبیات انگلیسی دکتری گرفت. پایان‌نامه دکتری او درباره نفوذ ادبیات ایران در ادبیات انگلستان در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود (اثر آفرینان، زندگینامه نام‌آوران فرهنگی ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جلد چهارم).



درس ششم

عنوان: پروردهٔ عشق

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: عشق و بیان سختی‌های عشق
 قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
- ۲- بازگردانی بیت‌ها به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (کنایه، تشبیه، تشخیص، جناس
 مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- شیوهٔ بلاغی جمله
- ۲- آموزش واج، هجا

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات غنایی و لیلی و مجنون نظامی (علم)
- ۲ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تقویت محبت و دوستی (باور و ایمان)
- ۴ توانایی درک مفاهیم و معانی ابیات درس (عمل)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه، تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب لیلی و مجنون نظامی، عکس‌های مرتبط با اشعار متن درس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با داستان عاشقانه لیلی و مجنون، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ انواع ادبی شعر فارسی. محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۲. مندرج در مجله رشد ادب فارسی سال هشتم، بهار. شماره ۳۲-۳۳.
- ۲ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. حسین رزمجو. ۱۳۸۲. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۳ بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی، فضل‌الله رضایی اردانی. ۱۳۹۱. مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه. دوره ۱. شماره ۱.
- ۴ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح‌الله صفا. ۱۳۶۶. جلد ۲، چاپ هفتم. تهران: انتشارات فردوس.
- ۵ تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران و انواع شعر غنایی. اسماعیل حاکمی والا. ۱۳۸۶. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶ داستان‌های غنایی منظوم از آغاز شعر دری تا ابتدای قرن هفتم. محمد غلامرضایی. ۱۳۷۰. تهران: انتشارات فردابه.

۷ لیلی و مجنون در قرن ششم هجری و لیلی و مجنون نظامی، ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی. جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت، انتشارات دانشگاه تبریز.

۸ لیلی و مجنون و مجنون و لیلی. جعفر شعار. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی، جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.

۹ لیلی و مجنون با مقدمه کراچکوفسکی. کامل احمد نژاد. ۱۳۷۸. چاپ سوم. تهران: زوار.

۱۰ لیلی و مجنون نظامی و مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی. محمدجعفر محبوب. ۱۳۴۲. مندرج در مجله سخن. شماره ۷.

۱۱ لیلی و مجنون، نظامی گنجوی. الیاس بن یوسف نظامی. ۱۳۶۴. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: انتشارات توس.

۱۲ مجنون و لیلی عربی و لیلی و مجنون نظامی. سید محمد حسینی. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی. جلد ۱. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.

تحلیل متن درس

پرورده عشق^۱

چون رایت عشق آن جهان گیر / شد چون مه لیلی آسمان گیر^۲
برداشته دل ز کار او، بخت^۳ / درماند^۴ پدر به کار او سخت...

۱- این درس پیش از این با عنوان «کز کعبه گشاده گردد این در» در کتاب ادبیات فارسی ۱ آمده بود.
۲- قلمرو ادبی: مه: استعاره از جمال و کمال لیلی. / «لیلی» با توجه به آسمان و مه، ایهام تناسب زیبایی آفریده: ۱- لیلی (معشوق مجنون) ۲- لیل (شب).

قلمرو فکری: تصویری را که شاعر از قبل این آرایه‌ها و چیش درست آنها آفریده، می‌توان بدین گونه توصیف کرد: ماه، در شب، بر چهره آسمان طلوع می‌کند و گستره آسمان را نورانی می‌کند (تسخیر می‌کند) عشق مجنون نیز به سان ماه، علم خود را به نشانه تسخیر جهان برمی‌افزاید.

۳- قلمرو زبانی: نهاد جمله، «بخت» است. / قلمرو فکری: یعنی بخت، دل از کار او برداشته.

۴- قلمرو زبانی: با توجه به قرینه «برداشته» که صفت مفعولی است به نظر «درمانده» مناسب باشد. در نسخه چاپ امیرکبیر نیز، «درمانده» آمده است. / قلمرو فکری: پدر نیز در کار عشق او به شدت درمانده شده بود.

ببچارگی ورا چو دیدند
 حاجت گه جمله جهان اوست
 چون موسم حج رسید برخاست
 فرزند عزیز را به صد جهد
 آمد سوی کعبه، سینه پُرجوش
 گفت ای پسر این، نه جای بازی است
 گو یارب ازین گزافکاری
 ۱۰ دریا ب که مبتلای عشقم
 مجنون چو حدیث عشق بشنید
 از جای چو مار حلقه برجست

در چاره‌گری زبان کشیدند...
 محراب^۱ زمین و آسمان اوست
 اشتر طلبید و محمل آراست^۲
 بشاند چو ماه در یکی مهد^۳
 چون کعبه نهاد حلقه در گوش^۴
 بشتاب که جای چاره‌سازی است^۵
 توفیق دهم به رستگاری^۶
 آزاد کن از بلای عشقم^۷
 اول بگریست پس بخندید
 در حلقه زلف کعبه زد دست^۸

۱- قلمرو زبانی : ورا : وُرا، وِرا (وی را)، وِرا (وی را).

وِرا : از عوانی مر وِرا آزاد کن / آن چنان که شادم، اورا شاد کن (مثنوی معنوی ۴/ ۵۷)

وی : ما که واپس ماند ذرات وِیم / در دو عالم آفتابی بی فِیم (مثنوی معنوی ۲/ ۱۱۱۰)

قلمرو فکری : بستگان وقتی درماندگی پدر را مشاهده کردند برای چاره جویی به گفت‌وگو پرداختند.

قلمرو ادبی : زبان کشیدند : کنایه از سخن گفتند.

۲- قلمرو زبانی : محراب : قبله گاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد.

قلمرو فکری : کعبه محل برآورده شدن حاجات همه جهانیان و عبادتگاه همه مردم است.

۳- قلمرو زبانی : محمل : کجاوه/ چون : حرف ربط.

قلمرو فکری : وقتی که ایام حج فرا رسید. پدر مجنون حرکت کرد و شتری فراهم ساخت و کجاوه‌ای بر آن نهاد.

۴- قلمرو زبانی : صد جهد و یکی مهد : ترکیب وصفی/ مهد : کجاوه.

قلمرو فکری : فرزند عزیز خود را با تلاش بسیار و به زیبایی ماه در کجاوه نشاناند. / قلمرو ادبی : چو ماه : تشبیه

۵- قلمرو ادبی : در کعبه، حلقه‌ای دارد و شاعر در دنیای خیال خود، کعبه را مانند غلامی می‌داند که حلقه بر گوش دارد به نشانه بندگی

و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود.

قلمرو فکری : پدر مجنون نیز چون کعبه، بنده وار به حق متوسل شد.

۶- قلمرو فکری : پدر به مجنون گفت : فرزندم این جا محل تفریح نیست و تلاش کن تا چاره‌ای برای درد خود بیابی.

۷- قلمرو زبانی : بیت دارای سه جمله است. / «م» در دهم نقش متممی دارد. (به من توفیق بده)

قلمرو فکری : فرزندم بگو پروردگارا مرا از این کار بیهوده، عشق ورزی، نجات بده و توفیق رستگاری نصیب کن.

۸- قلمرو زبانی : « م » در مصرع اول مخفف فعل ربطی است و در مصرع دوم نقش مفعولی دارد.

قلمرو فکری : خدا یا نجاتم بده که اسیر عشق شدم و بلای عشق مرا در بند کشیده است.

۹- قلمرو زبانی : چو : حرف اضافه، ادات تشبیه.

قلمرو ادبی : تشبیه : چو مار حلقه/ زلف کعبه : اضافه استعاری.

قلمرو فکری : مجنون مانند مار حلقه زده‌ای برخاست و حلقه در خانه خدا را به دست گرفت.

میگفت، گرفته حلقه در بر
یارب به خدایی خدایت
۱۵ کز عشق به غایتی رسانم^۲
گرچه ز شراب عشق مستم
از عمر من آنچه هست بر جای
می‌داشت پدر به سوی او گوش
دانست که دل اسیر دارد
کامروز منم چو حلقه بر در^۱...
وانگه به کمال پادشایت^۲
کاو ماند اگرچه من نامنم
عاشق‌تر از این کنم که هستم^۴
بستان و به عمر لیلی افزای^۵
کاین قصه شنید، گشت خاموش^۶
دردی نه دوا پذیر دارد^۷
لیلی و مجنون^۸، حکیم نظامی گنجه‌ای

درنگی کوتاه در متن

- عشق قدرتمند است.
- عشق می‌تواند اراده خلل ناپذیری در انسان به وجود آورد.
- عشق گزارف کاری نیست، توانمندسازی خود است.
- عشق استغنا و بی‌نیازی است و نیاز به صاحب عشق که نخست بذر محبت را او، در دل آدم کاشت.
- در دوره‌ای که صنعت و تکنولوژی به ظاهر جایی برای عشق نگذاشته است، این قصه، اتفاق شیرینی را در اقلیم وجود دانش‌آموز رقم می‌زند.

- ۱- قلمرو ادبی: بیت ذو قافیتین دارد. (در، بر/ بر، در) / چو حلقه بر در: تشبیه/ حلقه بر در گرفتن: کنایه از متوسل شدن. / بر و بر: جناس تام.
- قلمرو فکری: من امروز تسلیم و بی‌اراده‌ام و حرکت و جنبش من به دست توست و از تو یاری می‌خواهم.
- ۲- قلمرو زبانی: بیت دارای سه جمله است. فعل در جمله دوم و سوم به قرینه معنوی حذف شده است. [سوگند می‌دهم]. / قلمرو فکری: پروردگارا تو را به مقام خداوندیت قسم می‌دهم.
- ۳- قلمرو زبانی: «م» در «رسانم»، مفعول است. / ماند: مضارع التزامی (بماند).
- ۴- قلمرو ادبی: مست و هست: جناس ناهمسان اختلافی. / شراب عشق: اضافه تشبیهی. / قلمرو فکری: مرا در راه عشق به نهایتی از عشق ارزشمند برسان که عشق بماند هر چند که من نباشم.
- ۵- قلمرو زبانی: بستان و افزای: فعل امر / قلمرو ادبی: تضاد: بستان و افزای.
- ۶- قلمرو ادبی: سوی کسی گوش داشتن: کنایه از شنیدن/ خاموش گشت: کنایه از ساکت شد. / قلمرو فکری: پدر که به رازها و نیازهای عاشقانه مجنون گوش می‌داد، ساکت شد.
- ۷- قلمرو زبانی: «نه» نفی برای تأکید آمده است. / قلمرو فکری: فهمید که دل مجنون اسیر عشق است و درد عشق درمان ندارد.
- ۸- ن. ک. کلیات خمسه نظامی گنجه‌ای، ۴۸۱.

□ در دوره‌ای که عشق هم هوسی بیش نیست، قصه ما ظریف و دقیقی شیرین را به تماشا و ادراک می‌گذارد؛ و آخر این قصه، خارخاری است که می‌کاود اندرون خواننده و شنونده ما را که نه، عشق چیز دیگری است.
□ ...

آگاهی‌های فرامتنی

مرجع اساسی داستان لیلی و مجنون در درجهٔ اول کتب تاریخ ادبیات است که از آن میان باید از کتبی چون الشعرو الشعراء ابن قتیبه دینوری (ف ۲۷۶ هـ. ق) و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (ف ۳۵۶ هـ. ق) و الفهرست ابن ندیم، معاصر ابوالفرج، نام برد. جاحظ نیز در آثار خود از جمله: رسائل جاحظ، البیان و التبیین، کتاب الحیوان، تا اندازه‌ای به این موضوع پرداخته است. به علاوه از آثاری که به شرح احوال دلباختگان و عشاق پرداخته‌اند مانند کتاب الزهرة داوود ظاهری (ف ۲۹۷ هـ. ق)، مصارع العشاق ابن سراج (ف ۴۱۸ هـ. ق) و مجنون را در آثارشان یاد کرده‌اند از جمله میرد (م ۲۸۵ هـ. ق) در الکامل، وثناء (م ۳۲۵ هـ. ق) در کتاب الموشی، ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ هـ. ق) در العقد الفرید، قالی (م ۳۵۶ هـ. ق) در الامالی و جغرافی دانانی چون البکری (م ۴۸۷ هـ. ق) یا قوت حموی و تاریخ نگارانی چون کُتبی (م ۷۶۴ هـ. ق) در فوات الوفیات و... باید نام برد. گفتنی است. حکایت قصه مجنون اثر ابوبکر والبی، تنها زندگینامهٔ موجود شرق دربارهٔ این داستان است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۰؛ نیز ر. ک: سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

هویت مجنون: در ادب عربی فراوان بوده‌اند شاعرانی که خود، داستان‌های عشقی شورانگیز داشته و از آن در اشعارشان سخن گفته‌اند و نام یا لقب معشوق را ذکر کرده‌اند، اما این شاعران نام و نشانی مشخص و شناخته شده دارند و وجود آنها قطعی و محرز است، ولی مجنون چنین نیست. در مورد نام مجنون و هویت او و داستان عشق ورزی او، روایات گونه‌گون و متناقضی نقل شده است. ابوالفرج اصفهانی در الاغانی خود در مورد هویت مجنون سکوت نموده است اما از مقایسه روایت‌هایی که نقل کرده است، چنین بر می‌آید که اگر مجنون، حقیقت تاریخی هم داشته باشد و داستان او نیز ساختگی، نباشد دست کم دربارهٔ وی مبالغه فراوانی شده است. (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۲۲۲-۲۲۱). اما آنچه مسلم است اینکه در جزیره العرب در دورهٔ مورد نظر ما تعدادی از شاعران به مجنون ملقب بوده‌اند و این لقب دامنهٔ معنایی گسترده‌ای داشته و ابوبکر والبی نیز که گردآوری‌کنندهٔ اشعار مجنون است؛ این مطلب را تأیید کرده است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۴۰، ۵۰)

محدودهٔ زمانی و مکانی داستان: محدودهٔ زمانی و مکانی داستان لیلی و مجنون هم به درستی مشخص نشده است. ولی این نکته مسلم است که تاریخ مرگ مجنون در آثار مورخان و لغویان به خصوص متأخرین

تکرار شده است. پاره‌ای از این تاریخ‌ها، گمان صرف است ولی بیشتر آنها به دوره‌ای مشخص و نه چندان طولانی اشاره دارند. نزدیک‌ترین این تاریخ‌ها به واقعیت، تاریخ‌هایی هستند که با سال‌های ۶۵ تا ۸۰ هجری مطابقت دارند. برخی نیز گوشه‌هایی از حوادث داستان مجنون را گاه تا روز خلافت عبدالملک و گاهی به دوره مروان بن حکم، حکمران مدینه و خلیفه‌ی حسن، نسبت می‌دهند. (همو: ۵۴). در آثار عربی مربوط به مجنون از دو شخصیت تاریخی مشهور؛ یعنی عمر (محمد) بن عبدالرحمن بن عوف (م ۳۱ هـ. ق) و نوفل بن مساحق عامری (م ۸۷ هـ. ق) یاد شده است. اولی یکی از صحابه رسول خداست و نوفل مأمور گردآوری صدقات مدینه معرفی شده است که در دوره عبدالملک مروان معزول شده است. این دو در داستان لیلی و مجنون در راه جلب رضایت قبیله لیلی برای ازدواج دخترشان با مجنون تلاش‌های بی‌حاصلی کرده‌اند. این مطالب ما را به این نتیجه می‌رساند که مجنون مورد نظر ما به احتمال بسیار زیاد حدود سال ۸۰ هجری از دنیا رفته است و یا دست کم باید تاریخ زندگی او را بی‌هیچ ابهامی به همین سال‌ها محدود دانست. حقیقت دیگری که همه منابع آن را تأیید می‌کنند؛ انتساب مجنون به قبیله بنی عامر است. این قبیله، تیره‌ای از «هوزان» بوده است که در شمال جزیره العرب می‌زیسته‌اند. محل زندگی و رفت و آمد عامریان سرزمین گسترده‌ای بود که از حجاز تا نجد را شامل می‌شده است؛ این بهنه، از غرب به دریای سرخ، از شرق به یمامه، از جنوب به ثقیف (بین مکه و طائف) می‌پیوست. «ضریه» نیز که نامش در داستان مجنون آمده و بنا به قول یاقوت جزء قلمرو حاکم مدینه بوده است؛ ناحیه هم‌جوار عامریان بوده و انگیزه آمدن عاملان خراج را از مدینه به این سرزمین توجیه پذیر می‌نماید. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۷)

تاریخ رواج داستان مجنون: در مورد زمان پیدایش و رواج داستان مجنون نیز گفتنی است که مجنون تا روزگاری دراز در میان عاشقان رمانتیک گروه خود شهرت چندانی نداشته است. در شعر شاعران هم عصر او نام عشاقی که ضرب‌المثل بوده‌اند، آمده است ولی نامی از مجنون در میان آنها نیست و بیشتر معاصران مجنون از عاشقان نامدار قدیم چون مرقس، عبدالله بن عجلان نهدی و... نام برده‌اند. در روزگار امویان هم مجنون شهرتی نداشته و مقام نخستین را در میان نام‌آوران عشق عذری و پاک، عروه بن حزام در اختیار داشته است. در اوایل عصر عباسی هم به‌رغم افزایش عاشقان برجسته، همچون گذشته نام مجنون در میان آنها دیده نمی‌شود و بیشتر شاهد اسامی «عروه و عفرا» و «لبنی و قیس بن ذریح» و نیز یاد معشوقی لیلی نام هستیم که به سبب رثایش در سوگ «توبه بن حمیر» نامدار شده بوده است. اما هنوز از «لیلی» محبوب مجنون نامی در میان نیست. در آثاری چون الحماسه ابوتمام (ف ۲۳۱) و طبقات الشعرا جمحی (ف ۲۳۱ هـ. ق) نیز جست‌وجوی نام مجنون کاری بیهوده است. از آنجا که بخش عمده شعرهای مجنون متعلق به عصر اموی است، گمانی مجنون را تا پایان قرن سوم به دلیل عدم شهرت او در میان شاعران و عدم شهرت داستان لیلی و مجنون باید دانست. در نیمه اول قرن سوم به هجری گرایش به سوی قصه‌های گزیده از مجنون پدید آمد. این قصه‌ها به علت کوشش‌هایی که در شرح و تفسیر پاره‌ای از قصاید می‌شده، شروع به گسترش کردند و

قصاید ساختگی و مربوط به شاعران دیگر نیز بر آنها افزوده می‌شد تا اینکه در آغاز قرن چهارم هجری اندکی قبل از عهد مقتدر (۲۹۵ تا ۳۰۰ هجری) برخی از روایات تدوین شده از حکایات مجنون و لیلی در نتیجه افزایش رغبت دربار عباسی به این روایات شهرت یافت و سپس بر گسترش تدریجی آن افزوده می‌شود.

در اواسط این قرن، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ ه.ق) داستان عشق لیلی و مجنون را در کتاب الاغانی به تفصیل تمام با همه روایات گوناگون آن نقل کرد و در حقیقت علت شهرت فراوان این داستان در کشورهای عربی و نیز در میان ادیبان و شاعران ایرانی مطالب همین کتاب الاغانی بوده است و می‌دانیم که سبب شهرت الاغانی در ایران، توجه خاص وزیر معروف آل بویه، صاحب بن عبّاد (ف ۳۸۵ ه.ق) به این کتاب بوده است. (سجادی، ۱۳۷۲: ۲/ ۲۰۵) به هر حال در اواسط قرن چهارم مؤلف اغانی، روایات و اخبار لیلی و مجنون را تدوین کرد و این کاری بود که تشخیص نخستین روایت قصه را برای ما ممکن ساخت.

پس از این روایت مشهور و مفصل از قصه مجنون و لیلی، هیچ شرحی جز کتاب ابوبکر والبی (گردآوری کننده اشعار مجنون) تا پیش از قرن پنجم هجری در زبان عربی دیده نمی‌شود. گفتنی است که صاحب کتاب الفهرست نیز که کتاب خود را اندکی پس از الاغانی تألیف کرده است و یکی از فصول کتاب خود را به اسامی عشاق دوره جاهلیت و اسلام، اختصاص داده از مجنون هم نام برده است.

بنابراین از این تاریخ به بعد نام مجنون را هم در ردیف عشاق دیگر می‌یابیم. (احمدنژاد، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۲) بدین ترتیب مجنون، پیوسته جای نخست را به خود اختصاص می‌دهد و پس از گذشت یک قرن به برکت وجود نظامی در ادبیات چهره درخشانی می‌یابد که هیچ رقیبی را یارای برابری با او نیست. مجنون در این دوره در عرصه عشق صوفیانه نیز نقشی نمونه‌وار پیدا می‌کند و پس از طی مراحل از شخصیتی به کلی مجهول به شخصیتی که در عشق عذری و پاک مقام نخست را دارد تکامل یافته و مظهر عشق افلاطونی و صوفیانه گردیده است. (ن.ک: بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی، فضل‌الله رضایی اردانی، مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دوره ۱، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱)

کارگاه متن پژوهی

واج، هجا، صامت و مصوت

واج: واج عبارت است از کوچک‌ترین واحد صوتی بی‌معنی زبان که می‌تواند تغییری در معنا ایجاد کند.
مانند: /م/ /ی/ /ز/ در «میز» و /ر/ /ی/ /ز/ در «ریز»

واج‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: صامت و مصوت (صدا دار)

صامت: صامت به آن گروه از آواهای گفتاری گفته می‌شود که در ادای آنها، جریان هوا پس از گذشتن

از نای گلو بر اثر مانعی متوقف می‌شود و با فشار بیرون می‌آید. تعداد صامت‌ها در زبان فارسی ۲۳ تا است

که عبارت اند از :

(ع، ب، پ، ت، ط، ث، س، ص)، (ج، چ، ح، هـ)، (خ، د، ذ، ز، ض، ظ)، (ر، ژ، ش، غ، ق)،
 ف، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ، ی.

مصوّت : آوایی است که با لرزش تارآواها از گلو بیرون می‌آید و هنگام ادای آن دهان گشاده می‌ماند، چنان‌که جریان هوا می‌تواند از گلو تا لب آزادانه بگذرد. در زبان فارسی امروز شش مصوّت وجود دارد :

کوتاه «اَ» a e o بلند «آ و ی» ā ī ū

برخی از نشانه‌ها یعنی حروف، گاه نشانه صامت است و گاه نشانه مصوّت. آنها عبارتند از : ا، و، هـ، ی.
توجه :

* نشانه «ا» (الف) :

□ اگر در آغاز کلمه بیاید، واج صامت همزه را نشان می‌دهد و با یکی از مصوّت‌ها همراه می‌شود (در زبان فارسی هیچ کلمه‌ای با مصوّت آغاز نمی‌شود)؛ مانند : «ابر، امین، ایراد، اوامر و...» بنابراین «ا، اُ، دو واج اند : صامت همزه (ء) + مصوّت.

□ اگر در وسط یا پایان کلمه قرار بگیرد، نشانه مصوت «ا» خواهد بود؛ مانند : سایه، مانا و...
 □ گاهی کرسی‌ای برای تنوین نصب قرار می‌گیرد؛ مانند : فوراً، معمولاً و مثلاً (نه صامت است و نه

مصوّت)

* نشانه «و» :

□ این نشانه می‌تواند در میان و پایان کلمه‌ها نشانه مصوّت «و» باشد؛ مانند : زور، مو و...
 □ در آغاز و میانه و پایان می‌تواند نشانه صامت «واو» باشد؛ مانند : وسعت، گیوه، ناو و...
 □ در برخی کلمه‌ها نشان مصوّت کوتاه «ئ» است؛ مانند : تو، دو و...
 □ لغت‌نویسان گذشته «و» را در «خور» نوعی «واو معدوله» نامیده‌اند. واو معدوله امروز فقط در نوشتن باقی مانده است و در تلفظ شنیده نمی‌شوند؛ مانند : خوار، خواب، خواستن.
 □ کاربرد دیگر این نشانه «و» آن است که نه صامت است نه مصوّت، بلکه کرسی همزه کلمه‌های عربی «مؤذّن، مؤمن و...» است.

* نشانه «هـ» :

□ این نشانه که آن را با نام‌های گوناگون از جمله «های دو چشم» و «های هوز» می‌خوانند؛ در خط فارسی به شکل‌های مختلف نوشته می‌شود، می‌تواند در آغاز، میانه و پایان کلمه، نشانه صامت باشد؛ مانند : هنر، مهر، نگاه و...
 □ در پایان کلمه، نشانه مصوّت کوتاه است در این صورت آن را «های بیان حرکت» می‌گویند؛ مانند :

خانه، شانه و...
 خانه، شانه و...

※ نشانه «ی»:

□ این نشانه که در آغاز کلمه به صورت «یا» و در وسط به صورت «یب» و در پایان به صورت «ی» نوشته می‌شود،

□ در میان و پایان کلمه می‌تواند نشانه مصوت بلند «ی» باشد؛ مانند: شیراز، گیلانی و...

□ نشانه واج صامت نیز است. در این صورت در آغاز، میانه و پایان کلمه می‌آید؛ مانند: یاس، آید، جای

و....

□ در کلمه‌های عربی به جای نشانه مصوت بلند ع نیز به کار می‌رود؛ عیسی، یحیی و....

هجا چیست؟

هجا از ترکیب واج‌ها؛ یعنی صامت و مصوت پدید می‌آید. هر هجا تنها یک مصوت دارد اما می‌تواند یک

یا دو صامت داشته باشد. هر هجا را با یک خط عمود «|» از یکدیگر جدا می‌کنیم.

آموختن چند نکته ضروری است:

□ در واج‌نگاری تنها به نوشتن واج‌هایی می‌پردازیم که تلفظ می‌شوند ولی نوشته نمی‌شوند. مانند:

خویش (خیش)، خواب (خاب)، خورشید (خرشید) و....

□ هر واج را با / / نشان می‌دهیم. / ب /

□ اولین واج در تمام ترکیب‌ها صامت است.

□ دومین واج در تمام ترکیب‌ها مصوت است.

□ سومین و چهارمین واج همواره صامت است.

□ هیچ واژه‌ای در الگوهای هجایی با مصوت شروع نمی‌شود.

□ دو مصوت در هیچ الگویی کنار هم دیده نمی‌شوند و در زبان فارسی هم‌نشینی دو مصوت در کنار هم

امکان‌پذیر نیست.

□ هر هجا تنها یک مصوت دارد. تعداد هجا = تعداد مصوت

□ هر هجا با یک خط عمود | جدا می‌شود.

□ هر هجای فارسی حداقل دو واج و حداکثر چهار واج دارد.

□ باید توجه داشت که واج با حرف متفاوت است. حرف صورت مکتوب واج است و واج صورت

ملفوظ حرف.

□ آ در ابتدای برخی واژه‌ها مانند آسمان، آباد همیشه دو واج هستند. مانند: «آ = /ء/ صامت + / /

مصوت = ۲ واج

برای یافتن نوع و تعداد واج‌ها، بهترین و ساده‌ترین راه استفاده از الگوی هجایی و یا در واقع استفاده از

محور جانشینی است. باید با توجه به الگوهای ارائه شده، واج‌ها را جانشین یکدیگر نماییم تا به این وسیله امکان تشخیص نوع واج ممکن شود. در زبان فارسی هیچ‌گاه صامت جانشین مصوّت و یا برعکس مصوّت جانشین صامت نمی‌شود؛ پس تمام واج‌هایی که جای اولین واج را اشغال می‌کنند، قطعاً صامت و واج دوم مصوّت و واج‌های سوم و چهارم صامت خواهند بود. واج‌نگاری چند واژه آموزش داده می‌شود:

صامت + مصوّت + صامت	/ د / = / د / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ر / = / ر / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ن / = / ن / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ک / = / ک / ی /
صامت + مصوّت + صامت	/ ن / = / ن / ی /
صامت + مصوّت + صامت + مصوّت + صامت	/ ش / = / ش / ب / ء / ه /
صامت + مصوّت + صامت + مصوّت	/ س / = / س / ی / ء /
صامت + مصوّت + صامت + صامت + مصوّت + صامت	/ ل / = / ل / ء / ل / ء / ء /

(ر.ک: همگام با زبان فارسی ۳ (رشته ریاضی و فیزیک و علوم تجربی)، نجاتی و دیگران، ۱۳۹۵،

صص، ۱۱-۱۳)

کنج حکمت

مردان واقعی

یکی از کوه‌لُکام به زیارت «سری سَقَطی»^۱ آمد. سلام کرد و گفت: فلان پیر از کوه لُکام تو را سلام گفت. سری گفت: وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنانکه یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.

تذکرة الاولیا، عطار

تحلیل متن

این متن را می‌توان در کنار متن دیگری از «اسرار التّوحید» دید که در کتاب «زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی» آمده است. و مفهوم آن پرداختن به زندگی توأم با ذکر پیوسته معبود است.

۱- سری سَقَطی: ابوالحسن سَری بن المُعلّسی السَقَطی (وفات ۲۵۳ قمری) معروف به سری سقطی، عارف و صوفی قرن سوم قمری متولد بغداد بود و در ابتدا سقط‌فروشی می‌کرد. وی استاد و مرید اکثر عرفای بغداد و دایه جنید بغدادی و از شاگردان و مریدان معروف کرخی بود. (ن.ک.: ترجمه رساله قشیریه، بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۶۱، علمی فرهنگی)

«شیخ ما را گفتند : که فلان کس بر روی آب می‌رود. گفت : سهل است چغزی و صعوه‌ای نیز بر روی آب می‌رود. گفتند : فلان کس در هوا می‌پرد. گفت : زغن و مگس نیز در هوا می‌پرد. گفتند : فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌رود. شیخ گفت : شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌رود. این چنین چیزها را چندان قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسبد و بفروشد و در بازار در میان خلق، ستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.»

پیام اصلی متن : ترک رهبانیت، نکوهش زهد منفی و انزوا و عزلت از خلق

نیست باز آمدن از فکر و خیال تو مرا با رفیقان موافق سفر دور خوش است

(صائب تبریزی)